



خراسان

مجله مطالعات زبان و ادبیات

درین شماره :

فقره و همبسته گی میان فقره ها

ویژه گیهای زبانی طبقاً تا الصوفیه

پیدایش زبان

همگو نه گیهای دستوری در و و بلوچی

وجه تسمیه خراسان

اندیشه های نظام غیر قبیلوی در شاهنامه

و ...

۱۲

سرطان - اسد

۱۳۶۲

سال سوم

شماره چارم

هیأت تحریر:

معاون سر محقق دکتور پولاد

سلیمان لایق

مایل هروی

سر محقق دکتور جاوید

حسین نایل

محقق حسین فرمند

عبدالرحمن بلوچ

محقق پروین سینا

فهرست مطالب

صفحه	نویسنده	عنوان
۱	پوهندوی یمین	فقره وهمبسته گی میان فقره ها در جمله پویشی در با زیابی ویژه گیهای زبانی طبقات
۱۹	ناصر رهیاب ف . م . م . برزین گزارنده :	الصوفیه پیدا یش زبان
۳۶	پوهنمل عین الدین نصر	هم گونگی های دستوری زبان
۵۱	عبدالرحمن بلوچ	دری و بلوچی مختصری پیرامون وجه سمیه
۷۴	پوهاند دکتور زیار	خراسان بازتاب اندیشه های نظام
۸۳	دکتور جلال الدین صدیقی	غیر قبیلوی در شاهنامه



فزان

مجله دو ماهه

مطالعات زبان و ادبیات

سرطان - اسد ۱۳۶۲

شماره چهارم ، سال سوم

پوهنوی یعین

فقره (Clause)

وهمبسته‌گی میان فقره‌ها در جمله

در هر زبانی يك نوع صورت منفرد یا عبارات یا ترکیبی از صورتها یا عبارات
ها وجود دارد که معمولاً نقش بزرگترین واحد گفتار را به عهده میگیرد . این واحد
گفتار را زبان‌شناسان فقره و بنده (Clause) مینامند (۱)

که میتواند به گونه آزاد به کار رود و در این صورت حیثیت يك جمله را به خود
میگیرد آنگاه جمله را يك فقره می‌گویند هم به حیث جزئی از يك جمله چند فقره -
یی قرار میگیرد (۲) ، به حیث نمونه وقتی گفته شود : « پروین به کتابخانه
رفت »

این تر کیب يك جمله يك فقره یی است و این فقره به صورت آزاد استماع شده است ، از همین قبیل است صورت های نحوی :

- پرویززود زود آمد
- شیشه شکست
- هوا گرم است
- طفل بیدار شد
- و نظایر آن

این صورت ها گاهی هم به حیث تجزی از يك شكل بزرگتر از خود قرار می گیرند آنگاه نمیتوان آنها را جمله گفت بلکه بخشی از جمله یعنی فقره بسته گفته میشود ، مثلا در جمله های چند فقره یی ذیل :

- همینکه درس ختم شد پرویز به کتابخانه رفت
- پرویز زود زود آمد زیرا وقت کمی به آغا زکار مانده بود
- آنگاه که بچه ها شوخی میکردند شیشه شکست
- در منطقه حاره که آفتاب عمود میتابد هوا گرم است
- وقتی که سگ جفید طفل بیدار شد

در مثالهای نخست يك فقره يك جمله شده است به همان گونه که حتی يك عبارت (phrase) ، میتواند يك جمله شود و گفته یا قول (utterance) نامیده میشود ، چنانکه در مثالهای ذیل :

او چه آورد ؟

- کتاب تاریخ نوین افغانستان را
- آنرا کجا گذاشت ؟
- در الماری
- چه وقت مطالعه میکند ؟
- هر روز ساعت شش صبح

در مثالهای فوق تر کیب های (تاریخ نوین افغانستان را) ، (در الماری) ، و (هر روز ساعت شش صبح) عبارت های اسمی اند که يك جمله را از نوع (گفته) ساخته اند ، به همان گونه که يك واژه و حتی يك واژه بسته میتواند از همین گونه جمله شود ، مثلا در نمونه های ذیل :

- کجا میروی ؟

- خانه

- چه میکنی ؟

- استراحت

- دو باره می آیی ؟

- نه

- فردا می آیی ؟

- بلی

در این جا (خانه) و (استراحت) واژه یا واژگهای آزاد اند ، اما (نه) و (بلی) واژگهای بسته اند و به حیث یک جمله به کار رفته اند و همه نوعی از جمله یعنی ((گفته)) (utterance) به شمار آیند .

بنابر آن یک فقره میتواند یک جمله باشد ، نه اینکه بنا بر گفته بعضی ها همواره در ساختن واحد بالاتر یعنی جمله به کار رود (۲) از آنرو جمله میتواند تک واژگی باشد یعنی متشکل از یک واژگ آزاد یا بسته ، یا تک واژه ای باشد یعنی متشکل از یک واژه ساده ، ساخته یا مرکب ، یا متشکل از یک عبارت یعنی گفته یا قول باشد ، و یا تشکیل شده از یک فقره باشد ، فقره ساده یا گسترده .

فقره در خود یک فعل دارد پس اگر بتواند به صورت مستقل به کار رود آنگاه فقره آزاد گفته شود و فقره آزاد میتواند با ارتباط به فقره دیگر جزء یک جمله واقع شود و اما فقره های که هیچگاه نتوانند به شکل آزاد استعمال شوند فقره های بسته نامیده میشوند ، جمله های که متشکل از چند فقره اند به نام جمله های چند فقره ای یاد گردند . البته جمله های چند فقره ای در خود فقره های آزاد و بسته داشته می باشند فقره آزاد هیچگاه با نشانه های ربط نمی آید چه به تنها ای به کار رود و یا یکجا با فقره دیگر در یک جمله بیاید ، چنانکه نمونه آن در مثالهای بالا گذشت .

فقره بسته به تنها ای نمی آید بلکه همواره در خود یکی از نشانه های ربط پیروا داشته میباشد ، از قبیل: پس ، پس از آن ، سپس ، آنگاه ، یا ، و گر نه ، اگر ، اگر ... اگر ، چون ، بنابر آن ، تا ، چه ، جز ، به جز ، اما ، باز هم ، چونکه ، چراکه ، تا که ، همینکه ، هر جا که ، وقتی که و امثال آن .

در جمله ها ی چند فقره یی بعضی از نشانه ها ی ربط بیانگر روابط همپا یه می میان فقره هاست ، مثلا نشانه ها ی : پس ، سپس ، آنگاه ، گاهی هم ، یا ... یا ، گاهی ... گاهی ، ساعتی ... زما نی ، چه ... چه ، خواه ... خواه ، اعم ازینکه ... یا ، ... پس چنین جمله ها مر کب گفته می شود ، مثلا : او نخست خوب فکر کرد آنگاه (سپس ، پس از آن) چو بناد ، پروین مصروف مطالعه بود گاهی هم چند نکته یاد داشت میکرد ، تو میروی یامن بروم ، یا مکن با پیلپانان دوستی + یا بنا کن خانه یی در خورد پیل ، او طفلک را گاه میزد و گاه نوازش میکرد ...

در زبان دری بعضی از نشانه ها ی ربط هم وجود دارد که میان فقره ها بیانگر توازن و همپا یه می و در عین حال به وجود آورنده تابعت میباشند یعنی که میان فقره های تابع و پیرو ، توازن و همپا یه می را بر قرار میدارند و عبارتند از : چه ... چه ، خواه ... خواه ، خواهی ... خواهی ، اعم ازینکه ... یا ، اگر ... اگر ، به ... به
 حيث نمونه :

چه بیایی چه نیایی (همپا یه و پیرو) ما میرویم (پایه) خواهی عمار تش کن و خواهی خراب کن (همپا یه و پیرو) + امروز در قلمرو دل دست دست تست (پایه) خواه راضی باشی یا نباشی (همپا یه و پیرو) او به کار خود ادا می دهد (پایه) اعم ازینکه بیاید یا برود (همپا یه و پیرو) تفاوتی ندارد (پایه) اگر بهار بیاید اگر گلها بخندد (همپا یه و پیرو) بلبل ترانه خواهد خواند (پایه) اینگونه جمله که در آن چند فقره همپا یه و پیرو همبسته به یک پایه وجود دارد نوعی از جمله چند فقره یی یعنی جمله مرکب - مختلط را میسازد .

البته نوع دیگر جمله مرکب - مختلط بر عکس ساخت فوق میباشد یعنی که در آن چند فقره همپا یه و پایه با یک فقره پیرو قرار دارد ، مثلا : اگر بهار بیاید (پیرو) گلها می خندد آنگاه دنیا زیبا می شود (همپا یه و پایه) .
 رستم که بیشتر کار میکند (پیرو) بیشتر عاید دارد پس خوب زنده می می کنند (همپا یه و پایه) ...

در زبان دری بیشتر جمله های مرکب - مختلط از همین گونه میباشد ، البته بعضا به گونه دیگری نیز دیده شده است و آن اینکه جمله مرکب - مختلط میتواند دارای چندین فقره همپا یه و پیرو و در عین حال چندین همپا یه و پایه باشد ، به حيث نمونه :

اگر مردم به مزیت دانش آگاه شوند و اگر آنها در زمینه انکشاف علم دست اندر کار گردند (همپا یه و پیرو) به زود ترین فرصت بر مشکلات غلبه خواهند یافت و

آنگاه حیات شان جداً رونق خواهد گرفت (همپا یه و پایه) و اما در زبان دری جمله های چند فقره یی غالباً بدون داشتن روابط همپا یه گمی نیز می آیند آن گو نه جمله ها از گو نه جمله های مختلط (نا همپا یه، دارای تابعیت) اند ، این نوع جمله متشکل از دو فقره (پایه و پیرو) میباشند و نشانه های ربط در این گو نه جمله ها عبارت است از : که ، اگر ، چون ، تا ، بنا بر آن ، چه ، جز ، به جز ، اما ، باز هم چونکه ، تا که ، همینکه و نظایر آن ، به حیث نمودن :

- ۱ - نسیرین که آمد کریم رفت .
- ۲ - اگر بکوشی موفق میشوی .
- ۳ - چون طفل گرسنه شد به گریه آغاز کرد .
- ۴ - بسیار کوشید تا پیروز شد .
- ۵ - او دیر تر حرکت کرد بنا بر آن ناوقت رسید .
- ۶ - آن مرد همینکه از مو تر پیاده شد نظر م را به خود جلب کرد .

در مثال اول و دوم و سوم فقره های نخست که با نشانه های ربط آمده است فقره های بسته و پیرو است و فقره های دو می آنها فقره های آزاد و پایه اند . و اما در مثالهای چهارم و پنجم فقره های نخست آزاد و پایه و فقره های دو می بسته و پیرو اند و در جمله ششم فقره میانی (همینکه از مو تر پیاده شد) فقره بسته و پیرو است که در وسط فقره آزاد و پایه ، میان آنها دو گزاره آن قرار گرفته است .

دید می شود که در این گو نه جمله محل فقره های پایه و پیرو معین نیست . در جمله مختلط (نا همپا یه) فقره پیرو مطلب فرعی و ضمنی را بیان میکند این فقره یا به جای نهاد فقره پایه قرار میگیرد و یا اجزای آنرا یا اجزای گزاره را توصیف و توضیح مینماید (۴) بنا بر آن میتوان فقره پیرو را به حیث جزئی از فقره پایه در آورد (۵) و بدین گو نه جمله چند فقره یی را به یک فقره یی تبدیل کرد ، چنانکه در مثالهای ذیل دیده میشود :

- ۱ - مثال اینکه فقره پیرو به جای نهاد قرار گیرد یا آنرا و متعلقات آنرا شرح و توصیف کند .

لازم است که گو شش کنی .

یعنی ((کوشش کردن تو لازم است))

اینجا (کوشش کردن تو) بدل فقره پیرو است که به جای نهاد فقره پایه آمده است .

ویا : دلی دانش نیا بد که رامش جوید .

سری افسر نیا بد که بالش جوید .

یعنی : دل رامش جویند (نهاد) دانش نیا بد (گزاره)

سر بالش جویند (نهاد) افسر نیابد (گزاره) .

در اینجا در هر دو جمله فقره های پیرو یعنی (رامش جوید) و (بالش جوید)

برای نهاد و فاعل صفت واقع شده است .

۲ - مثال آنکه فقره پیرو به جای مفعول یا یکی از اجزای گزاره قرار گیرد یا یکی از متعلقات آنرا و صف و شرح کند :

من از اول ندانستم که تویی مهر و وفايي .

یعنی من از اول بی مهر و وفا بودم تراندانستم

اینجا (بی مهر و وفا بودن) که بدل فقره پیرو است مفعول فقره پایه واقع

شده است .

و اما در این جمله : سخنی مگوی که دلی بیازارد .

یعنی : سخن دل آزارنده مگوی .

(دل آزارنده) بدل فقره پیرو و صفت است برای مفعول یعنی سخن . و در این

جمله ها فقره پیرو متمم گزاره است برای فقره پایه :

شرط است که در آیین زنگار نباشد .

(در آیین زنگار نبودن) بدل فقره پیرو و متمم فعل است برای فقره پایه .

اما در مثال پایین فقره پیر و برای فقره پایه قید واقع شده است :

همینکه آفتاب بر آمد او آمد .

یعنی : (او هنگام بر آمدن آفتاب آمد)

اینجا (هنگام بر آمدن آفتاب) قید زمان و بدل فقره پیرو است .

یا : جای که او باشد من نمی آیم .

یعنی : من در جای بودن او نمی آیم .

(جای بودن او) قید مکان و بدل فقره پیرو است .

بدینسان دیده میشود که با تغییر نشانه های ربط و استعما ل آنها با واژه

های گوناگون روابط میان فقره‌ها یا جمله‌چند فقره‌ی دیگر گون می‌شود، چنانچه آن‌ها نشانه‌های ربطی که میان فقره‌های جمله‌چند فقره‌ی رابطه‌ناهمپایه‌گی و تابعیت با پیروی را برقرار می‌سازند یعنی جمله‌های مختلط را تشکیل می‌دهند هر کدام به تنهایی و یا یکجا با بعضی ازواژه‌های همجوار خود روابط میان فقره‌های جمله را تشخیص و توضیح می‌دهند.

از همین جا است که انواع گوناگون پیروی و تابعیت میان فقره‌های جمله مختلط پژوهش شده است که هر کدام با آمدن نشانه‌های معین ربط قابل تشخیص و توضیح می‌باشد. همبسته‌گی میان فقره‌های پیرو و پایه در زمینه‌های ذیل قابل بررسی است:

۱ - پیروی وصفی: این گوناگونی غالباً با نشانه ربط ((که)) برقرار می‌شود و فقره پیرو معمولاً فعل یا مفعول یا متمم فقره پایه را وصف می‌کند یعنی به جای صفت آن می‌نشیند، مثال:

طفلی که بسیار گرسنه بود شروع به گریه کرد.
فقره پیرو متمم نهاد یعنی صفت فعل واقع شده است بدین گونه که: ((طفل بسیار گرسنه گریه کرد)).

اما در این جمله: ((او شخصی را که بسیار ورزیده است فرستاد))
فقره پیرو به حیث صفت برای مفعول واقع شده است بدین گونه:
((او شخص ورزیده‌ی را فرستاد))

و اما در جمله ((پرویز به وعده‌هایی که قبلاً داده بود وفا نکرد))
در اینجا فقره پیرو متمم فعل را در فقره پایه وصف می‌کند یعنی صفت آن قرار گرفته است، بدین گونه: ((پرویز به وعده‌های قبلاً داده شده و فانکرد))
در جمله مختلط دارای پیروی (تابعیت) وصفی ترتیب وقوع فقره‌ها به اشکال ذیل خواهد بود:

فقره پایه + فقره پیرو

مثلاً: ((او شخصی را فرستاد که بسیار ورزیده بود))
فقره پیرو + فقره پایه

مثال:

اگر دیر آمدی ما میرویم.

نهاد فقره پایه مثبت فقره پیرو مثبت گزاره فقره پایه

مثال :

اوشخصی را که بسیار ووزیده بود فرستاد .

نوع دیگر پیروی وصفی در جمله هادارای فعل وصفی دید ه میشود بدین معنی که فقره دارای فعل وصفی پیرو را میسازدوآن حالت فاعل رابیان میکند ، مثلا : اوچای

نوشید ه به کار رفت .

یا : او که چای نوشید (فقره پیرو) به کار رفت (فقره پایه) .

۲ - پیروی شرطی : این گونه پیروی بانشا نه ربط ((اگر)) یا معادل آن ((تا))

و یا ((هر گاه)) صورت می پذیرد .

جمله دارای پیروی شرطی اکثر به شکل ذیل می آید :

فقره پیرو + فقره پایه

مثال : اگر کارگر بیشتر کار کند اضافه تر مزد میگیرد .

یا : مرد تاشب نرود روز به جایی نرسد .

و یا : هرگاه شاعر درس بخواند کامیاب میشود .

در پیروی شرطی نیز فقره پیرو از نگاه معنی متمم نهاد یعنی صفت برای فاعل واقع میشود ، چنانکه در مثالهای فوق مشاهده میگردد ، اینک آنها را اینگونه میتوان به یک فقره در آورد :

کارگر بیشتر کار کنند ه اضافه تر مزد میگیرد .

مرد شب رنده روز به جایی میرسد . یا : مرد شب نرفته روز به جایی نمیرسد .

شاعر درس خواند کامیاب میشود .

۳ - پیروی بیانی آنست که فقرو پیرو در آن به شرح و توضیح اجزای فقره

پایه میپردازد ، از آنرو در این گونه پیروی شکل و ساختمان جمله چنین میباشد :

فقره پایه + فقره پیرو

البته فقره پیرو در چنین جمله معمولا گسترده تر و دراز تر از فقره پایه باشد

و نشانه ربط میان فقره ها ((که)) و یا معادل آن ((تا)) است که گاه مذکور و گاه

محذوف میباشد .

مثال :

((میتوان گفت که در قدم اول علت ایجاد این پرابلم ها سیاست توسعه جو یانه

حکمرانان اسرا بیلی میباشد)) . (۷)

در پیروی بیانی فقره پیرو غالباً به جای مفعول و متمم فعل در فقره پایه قرار می گیرد ، پس جمله بالا را میتوان چنین آورد :

میتوان در قدم اول علت ایجاد این پرابلم ها را سیاست تو سعه جويا نسه حکمروایان اسرا ئیلی گفت .

مثال ((تا)) به جای ((که)) :

شما اجازه بدهید تا من سخنانم را در این باره به پایان برسانم .
اینجا نیز فقره پیرو راساً به جای مفعول در فقره پایه قرار میتواند گرفت .

بدینسان :

شما اجازه یی به پایان رساندن سخنانم را بدهید .
بعضاً نشانه ربط از میان این گونه فقره های افتد ، مثلاً :
خواهش میکنم احوالتان را زود تر روانه کنید .
همچنان در این جمله نیز فقره پیرو به صورت عادی مفعول فقره پایه را تشکیل میکند ، به اینگونه :

من خواهش زود تر روانه کردن احوالتان را میکنم .
باید گفت که جمله های دارای نقل قول مستقیم نیز از گونه پیروی بیانی است و در آن هم نشانه ربط محذوف میباشد ، مثلاً :

پروین گفت : ((فردا امتحانات آخـــر سمسـتر آغاز می یابد .))

۴- پیروی زمانی : در جمله های مختلط پیروی زمانی وقتی مورد پیدا می کند که فقره پیرو به جای متمم و قید زمان در فقره پایه قرار گیرد ، البته این گونه پیروی رانشانه های مشخص ربط تعیین میکند ، چنانچه در این نوع جمله نشانه ربط ((که)) باواژه های افاده کننده زمان می آید از قبیل : چونکه ، وقتی که ، همینکه تا آنکه ، تا که ... ساخت و شکل جمله دارای پیروی زمانی چنین است :

« فقره پیرو + فقره پایه »

مثال :

وقتی که بهار آید دنیا سراسر زیبا میشود .

اینجا فقره پیرو متمم و قید زمان در فقره پایه است ، بدین گونه :

وقت آمدن بهار دنیا سراسر زیبا میشود .

و یا : هر وقت که از اینجا میگذرم به یاد عشق بر باد رفته خویش می افتم .

فقرة پیرو قید زمان و متمم فقرة پایه ، بدین گونه :

وقت گذشتن از آنجا به یاد عشق بر بادرفته خویش می افتم .

۵ - پیروی مکانی : این گونه پیروی آنجا در جمله های مختلط به وجود می آید که فقرة پیرو بانسانه ربط ((که)) همراه با واژگهای افاده کننده قید مکان بیاید . در این صورت فقرة پیرو قید مکان و متمم فعل در فقرة پایه واقع می شود و نشانه ربط در این گونه جمله عبارت است از : هر کجا ، هر جا که ، جاییکه ، محلی که ، آنجا که ، هر جا که ...

شکل و ساختمان این گونه جمله چنین است :

« فقرة پیرو + فقرة پایه »

مثال :

هر جا که تو باشی من آنجا می آیم .

فقرة پیرو وظیفه قید مکان در فقرة پایه را انجام میدهد ، بدین گونه :

جایی که دل برود پای میرود .

فقرة پیرو قید مکان و متمم فعل است ، بدین سان : پای در جای رفتن دل میرود .

۶ - پیروی مقداری : در جمله های مختلط پیروی مقداری وقتی روی میدهد که فقرة پیرو به حیث قید مقدار و متمم فعل در فقرة پایه قرار گیرد ، در این صورت نشانه ربط یکجا با واژگهای افاده کننده قید مقدار در جمله به کار میرود . یعنی نشانه پیروی در این گونه جمله عبارت است از : تاجاییکه ، تا حدی که ، هر قدر که ، چندانکه ، هر آنچه که ، بیشتر از آنچه ، به اندازه بی که ...

دیگرام این نوع جمله چنین است :

نهاد فقرة پایه مثبت فقرة پیرو مثبت گزاره فقرة پایه

و یا : فقرة پیرو مثبت فقرة پایه

مثال از نوع اول :

هما بیشتر از آنچه قدرت داشت کوشید .

فقرة پیرو میتواند به حیث قید و متمم فقرة پایه قرار گیرد ، مثلا :

هما بیشتر از آنچه قدرت داشت کوشید .

مثال از نوع دوم :

به اندازه بی که لازم بود مریض غذا خورد .

فقره پیرو میتواند حیثیت قید و متمم فعل را در فقره پایه بگیرد ، بدین گونه :

• مریض به اندازه لازم غذا خورد .

بعضاً هم نهاد از این گو نه جمله مختلط محذوف میباشد ، مثلاً :

• تا حد یکه میتوانست از هیچگو نه کاروپیکار دریغ نکرد .

در صورت قرار گرفتن فقره پیرو به حیث قید و متمم فعل در فقره پایه

جمله چنین میشود :

• او تا حد توان از هیچگو نه کار و پیکاردریغ نکرد .

۷ - پیروی تطابق تضاد و تقابل : در این گونه جمله مختلط هر چه فقره پایه و

پیرو در تضاد و تقابل میباشد با آنهم فقره پایه به حیث یک عنصر اساسی و عمده بوده

فقره پیرو حیثیت متمم و قید حالت را در فقره پایه داشته میباشد ، نشانه های ربط

در چنین جمله عبارت است از : اگر چه ، هر چند ، با آنکه ، باوجود یکه ، در حالیکه

علاوه براینکه ، گذشته از اینکه ...

شکل و ساخت جمله در این گونه تابعیت اینگونه است :

« فقره پیرو + فقره پایه »

یا : ((نهاد فقره پایه مثبت فقره پیرو مثبت گزاره فقره پیرو))

مثال از گونه نخست :

• با آنکه هوا سرد بود او بیرون قدم میزد .

فقره پیرو قید حالت و متمم فعل در فقره پایه میباشد ، بدین سان :

• او با وجود سرد بودن هوا بیرون قدم میزد .

مثال از گونه دوم :

• پرویز با آنکه زود آمد ناوقت تر رسید .

فقره پیرو حیثیت قید حالت و متمم فعل را در فقره پایه دارد ، چنانکه :

• پرویز با وجود زود آمدن ناوقت تر رسید .

و یا : اگر چه حالت جسمی او خوب نبود در آن محفل شرکت جست .

فقره پیرو قید حالت برای فقره پایه است بدین گونه :

• با وجود خوب نبودن حالت جسمی خودوی در آن محفل شرکت جست .

۸ - پیروی علت : در جمله دارای پیروی علت فقره پیرو به توضیح و تصریح سبب

وقوع فقره پایه می پردازد و در آن جمله به دو شکل می آید :

نخست آنکه با نشانه‌های (چون ، چونکه ، از انجا که ...) شروع گردد یعنی
 که در این صورت نخست فقره پیرو سپس فقره پایه آید ، مثلا :

چون راه درازی را پیموده بود خیلی خسته به نظر میرسید .
 فقره پیرو قید علت و متمم فقره پایه می‌باشد ، بدینگونه :

او نسبت پیمودن راه دراز خیلی خسته به نظر میرسید .
 دوم آنکه فقره پیرو با نشانه‌های ربط (که ، چه ، زیرا که ، زیرا ، چرا که ...)
 بعد از فقره پایه آید ، بدینسان :

بسیار به سرعت مرو که می‌افتی .

اینجا نیز فقره پیرو سبب وقوع فقره پایه می‌باشد ، چنانکه :

تو نسبت جلو گیری از افتیدن بسیار به سرعت مرو .

جمله‌های نوع نخست را هم میتوان به‌گونه دوم آورد ، مثلا :

او خیلی خسته به نظر میرسید زیرا راه درازی را پیموده بود .

یا : او درآن محفل اشتراك کرده نـتوانست چرا که مریض بود .

۹ - پیروی نتیجه : اینگونه پیروی نتیجه را مینماید یعنی در این نوع جمله

فقره پیرو به حیث قید و متمم فعل در فقره پایه قرار میگیرد .

نشانه‌های ربط میان فقره‌ها در اینگونه جمله عبارت است از : (تاکه ، تا -

آنکه) ، و شکل وقوع فقره‌ها چنین باشد :

فقره پایه مثبت فقره پیرو

مثال :

او همواره در جستجو بود ، تا که گمشده‌اش را پیدا کرد .

یعنی : او تا پیدا کردن گمشده اش همواره در جستجو بود .

پروین چندین بار مراجعه کرد تا آنکه پذیرفته شد .

فقره پیرو قید و متمم فعل برای فقره پایه است . بدینگونه :

پروین تا پذیرفته شدن چندین بار مراجعه کرد .

به‌گونه‌ای که در تابعیت (پیروی) علت نشانه‌های ربط (تاکه ، تاآنکه) همان

نشانه‌ها می‌است که در پیروی زمانی هم‌به‌کار می‌رود ، همچنان از نگاه

مفهوم نیز در اینگونه پیروی هایکسانی دیده می‌شود ، تنها فرقی که در

پیروی علت و زمانی وجود دارد در ساخت جمله است ، چنانچه در پیروی زمانی ،

غالباً نخست فقرهٔ پیرو بعد فقره پایه میاید. اما در پیروی علت بر عکس نخست فقره پایه سپس فقرهٔ پیرو آید، به گونه‌ی که در مثال‌ها گذشت.

البته نشانه‌های ربط در تشخیص و تعیین پیروی نقش سازنده دارد، چنانکه هر گاه در یک پیروی نشانهٔ ربط تغییر نماید رابطه میان فقره‌ها هم دگرگون میگردد و در نتیجه پیروی فرقی میکند، مثلاً در این جمله‌ها:

چون او با تمام قدرت مبارزه میکند به پیروزی میرسد. (پیروی علت) هنگامیکه او با تمام قدرت مبارزه میکند پیروزی میرسد. (زمانه)
 آنجا که او با تمام قدرت مبارزه می‌کند به پیروزی میرسد. (مکانه)
 اگر او با تمام قدرت مبارزه می‌کند به پیروزی میرسد. (شرطی)
 کسی که با تمام قدرت مبارزه می‌کند به پیروزی میرسد. (وصفی)
 به همینگونه تغییر محل نشانه‌های ربط پیروی را دگرگون میسازد یعنی رابطه میان فقره‌ها را برهم میزند، بدین گونه:

- شخصی را که بسیار ورزیده است فرستاد.
- و اما در صورتی که گفته شود:
- شخصی را که فرستاد بسیار ورزیده است.
- شخصی را فرستاد. (پیرو)
- شخصی بسیار ورزیده است. (پایه)

همچنان نشانه‌های ربط بعضاً میان فقره‌ها افتاده‌کنندهٔ توازن میباشند یعنی میان فقره‌های همپایه، در جمله مرکب نیز به کار میرود، بنا بر این گونه نشانه‌ها زمینه این را مهیا میسازد که می‌توان جمله‌های مرکب را نیز از نگاه روابط با همی میان فقره‌ها بررسی کرد.

جمله‌های مرکب را از رهگذر روابط با همی میان فقره‌ها به انواع ذیل با ید دسته بندی کرد:

۱ - رابطهٔ توالی: در این صورت فقره‌ها با وجود همپایه بودن با هم توالی زمانی داشته میباشند، نشانه‌های ترکیب در این گونه جمله عبارت است از: ((بعد، سپس بعد از آن، باز، آنگاه و نظایر آن.

البته این نشانه‌های ربط در این موارد همه دارای خصوصیت و مشخصه قیدی اند، مثال:

نخست احمد آمد سپس محمود رسید.

- مئیزه از خوا ب بر خاست بعد از آن به ورزش پردا خت
- کشکا مطا لمة کتاب را ختم کرد بعد به گردش رفت
- پرو یز از خان ه بر آمد آنکا ه به باز رفت

درگذشته وازکهای پس آنکه ، آنکھی و امثال آن نیز در این زمینه ها می آمد
مخصوصاً در شعر ، مثلاً :

پدیرش ها ی او گردش همه یاد پس آنکه نامه خسرو بدو داد

(ویس و رامین)

یکی لشکری نا مزد کرد شاه کشید آنکھی تور لشکر به راه

(فردوسی)

۲ - رابطه تناوب : در این صورت فقره ها با نشانه های بیانگر تناوب همپایه شده با هم همانگونه رابطه را اختیار میکنند ، بدین معنی که مفهوم یکی از فقره ها میتواند تحقق یابد .

در این گونه جمله ها نشانه تناوب میان فقره ها عبارت است از :

(یا ، یا آنکه ، والا ، و مگر نه ، گاهی ، گاهی ، ... گاهی ، یا ... یا ... یا ، و امثال آن)

مثال :

تو میروی یا من بروم . (یعنی رفتن یکی از دو حتمی است .)

یا تو اینجا بیا یا او را بفرست . (آمدن یکی از دو باید صورت گیرد .)

تحصیل علم کن والا عقب میمانی . (از تحصیل علم و عقب ماندن یکی تحقق یابد .)

همچنان از قدیم يك عده واژه های دیگری به همین مفهوم تناوب و معادل به آن مورد استعمال داشت از قبیل : ساعتی ... زمانی ، گاهی ... که ، يك زمانی ... یکم ...

ایتگونه نشانه ها بیشتر در نظم و کمتدرنثر به کار میرفته است ، مثلاً :

((ساعتی کمند می انداخت و زمانی تیر می انداخت)) . (سمک عیار)

و یا :

آنکه او گاهی خوش و گه ناخوش است يك زمانی آب و یکم آتش است

(مولوی)

۳ - رابطه یکسانی : در این صورت فقره های همپایه دارای ارزش همسان می باشند و آن چنان است که فقره های همپایه با ارتباط به فقره سو می ارزش مساوی پیدا میکند ، بدین معنی که همان فقره سو می به این دو فقره همپایه ارزش یکسانی میدهد . معلوم می شود که در چنین جمله تعداد فقره ها بیشتر از دو می باشد و میان فقره های جمله هم رابطه همپایه می و هم تا بیت و پیروی دیده میشود . اینگونه جمله از نوع جمله های مرکب - مختلط به شمار میرود .

نشانه های ربط در چنین جمله که رابطیکسانی را به وجود می آورند اینها اند: چه ... چه ، خواه ... خواه ، اعم از اینکه ... یا و امثال آن (۹)

مثال :

او چه بیاید چه نیاید من میروم .

این فقره های پیرو در رابطه یکسانی اند و هر دو پیرو فقره (من میروم) می باشد .

مثال دیگر :

من به کار خود ادامه میدهم خواه راضی باشید خواه راضی نباشید .
 ((خواه راضی باشید)) و ((خواه راضی نباشید)) فقره های پیرو و دارای رابطه یکسانی اند .

بعضاً نشانه ((اگر ... اگر)) هم برای یکسانی فقره ها به کار برده میشود ،
 مثلاً : اگر باران ببارد و اگر نبارد ما به سفر خود ادامه میدهیم .

دو فقره اول پیرو و دارای رابطه یکسانی اند و فقره سوم پایه است .

در زبان دری فقره ها از نگاه محل وقوع خود در جمله ارتباط به ما بعد و ما قبل

خود در سخن نیز مورد پژوهش قرار میگیرد، فقره اگر چه آزاد هم باشد بعضاً برخی از اجزای آن نیاز به شرح و تفصیل بیشتر داشته میباشند و از اینرو جهت تکمیل

معنی بعضاً به فقره دیگری ضرورت میافزاید پس فقره نخست که قبلاً کامل مینمود با

آمدن فقره مربوط به شرح بعضی از قسمت های آن ناقص مینماید و فقره بعدی آنرا

تکمیل میکند همچنان بعضاً برای بعضی از اجزای یک فقره شرحی اضافی در فقره

دیگر داده میشود معنی یک فقره نه چندان مهم و اساسی برای شرح جزئی از یک فقره

اصلی آورده میشود بنابراین فقره ها از این نگاه هم مورد پژوهش و بررسی قرار داده

میشود و این نیز بخشی از مطالعه روابط با همی میان فقره ها از نگاه معنی است .

فقره ها را از این حیث سه گونه میتوان یافت : فقره های ناقص ، فقره های متمم (مکمل) ((۱۰)) و فقره های معترضه .

۱ - فقره ناقص : آنست که در جمله های چند فقره بی مقدم بر دیگر فقره ها آید و دیگر فقره ها بخش ها و اجزای آنرا شرح و توضیح نمود . معنای آنرا نسبتاً تکمیل کند . فقره ناقص میتواند از نوع فقره های بسته باشد و یا آزاد .
و فقره آزاد گر چه میتواند مستقل به کار رود و در مواردی که به تنهایی می آید تکمیل شده مینماید اما چون در جمله های چند فقره بی در جلو فقره ها قرار گیرد آنگاه نکات قابل توضیح آن تکمیل گردد و در این وقت است که ناقص گفته میشود .
به حیث نمونه : ((دروغ گفتن خوب نیست))

یک فقره آزاد است و اما وقتی بخواهیم علت خوب نبودن دروغ را توضیح کنیم میگوئیم :

دروغ گفتن خوب نیست زیرا انسان را شرمساز میسازد .

اینجا فقره آغازین یک فقره ناقص است زیرا ضرورت به شرح و تفصیل بیشتر پیدا کرده است . فقره های بسته که در جلو جمله های چند فقره بی قرار میگیرند هیچگاهی به تنهایی نمی آیند بلکه همواره جهت تکمیل معنی به فقره های بعدی محتاج اند ، مثلاً در این جمله ها

روزی که گذشت دو باره بر نمیگردد .

چند آنکه گفتمش کمتر مؤثر افتاد .

مثالهای بالا جمله های چند فقره بی از نوع مختلط اند به همینگونه در جمله های چند فقره بی از گونه مرکب نیز فقره های آغازی با ارتباط به ما بعد خود ناقص گفته میشوند ، چنانکه در این مثال :

همه کس را دندان به ترشی کند گردد و قاضیان را به شربتی .

۲ - فقره متمم (مکمل) : آنست که برای تکمیل و تمام کردن مفهوم فقره

های ناقص آید یعنی فقره متمم (مکمل) بعد از فقره ناقص قرار گیرد و معنای آنرا تکمیل کند ، فقره متمم میتواند از نوع فقره آزاد باشد و یا از گونه بسته ، نمونه های آنرا در مثال های بالا به خوبی دیدیم میتوانیم ، یعنی در آن مثالها فقره های دو می از نوع فقره های متمم به شمار می آیند .

باید گفت که هر گاه جمله سه فقره‌یی و یا بیشتر از آن باشد آنگاه فقره دو می‌نظر به ما قبل آن متمم و اما نسبت به مابعد ناقص باشد و به همین گونه تا پایان ،
مثال :

هر که با دانا تر از خود بحث کند تا بداند که دانا ست ، بداند که نادان
است .

در اینجا فقره نخست ناقص و دو می‌متمم و اما فقره دو می‌نظر به فقره سو می‌ناقص
باشد و فقره سومی متمم فقره ما قبل به‌شمار آید .

۳ - فقره معترضه : آنست که در میان جمله آید و به اصل موضوع جمله مستقیماً
بسته نمی‌باشد بلکه در زمینه یکی از اجزای جمله شرحی اضافی دهد:
بنابراین اگر فقره معترضه از جمله بیفتد در مفهوم آن جمله خللی وارد نگردد .

فقره معترضه در گفتار با وقفه کوتاه و در نگارش توسط قوس ناخنک یعنی علامت
تمیز یا توسط خطهای انفصالی یعنی دشپا ویا به واسطه کامه از جمله مجزا گردد،
از جانب دیگر بعضاً برای اتصال فقره معترضه به جمله ، قبل از آن نشانه
عطف (و) یا نشانه ربط (که) آید ، مثال :

حکایت کنند از شریف بخارا ((و او مردی سخت محشم بود)) که سالی آهنگ زیارت
خانه خدا کرد (۱۲)

یا : مولوی بلخی ، که روحش شادباد. اثر بر از نده بی در عرفان پرداخته
است .

و یا : زی - که پایش شکسته باد - برفت .
گل - که عمرش دراز باد - رسید .

گذشته از رابطه معنوی و غیر مستقیم ، همین نشانه های عطف و ربط قبل از فقره
معترضه بیانگر آنست که فقره معترضه به کلی یک جزء اضافی نیست بلکه علاوه
بر تفسیر یکی از اجزای جمله بعضاً بر حسن کلام می‌افزاید ، چنانکه در مثالهای فوق
دید می‌شود و یا در این نمونه ها :

شکر فروش ، که عمرش دراز باد ، چرا

تفقدی نکند طوطی شکر خارا

یا چشم بداندیش ، که برکنده باد ،

عیب نماید هنرش در نظر

گاهی هم فقره معترضه به صورت فقره‌های (بی ار کان) یعنی گفته در جمله می آید، مثلا واژگ (مور فیم) ((آه)) در مصراع دوم این فرد:

جز آه نیست همفلس صیگاه من آه، این نشانه بی است زبخت سیاه من

بیان داشت ها و منابع:

- ۱- رابرت ا. هال، زبان و زبانشناسی، ترجمه دکتر رضا باطنی، ۱۳۵۵، ص ۱۲۱.
- ۲- رضا باطنی، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، ۱۳۵۶، ص ۷۴.
- ۳- همان کتاب همان صفحه.
- ۴- احمد شفا بی، بحثی از دستور زبان فارسی، مجله سخن، دوره (۲۳)، شماره (۱)، ص ۵۳ - ۵۴.
- ۵- پرویز خانلری، دستور زبان فارسی، چاپ چهارم، ۱۳۵۱، ص ۲۵۳.
- ۶- مرتضی مدرس غیلانی، دستور زبان فارسی، موسسه عطا بی، ص ۶۸.
- ۷- هیواد، ۱۳، جدی، ۱۳۵۹، ص ۴.
- ۸- جمله دارای نقل قول مستقیم به جهت از نوع پیروی بیانی است که نخست نقل قول سخن گوینده را توضیح میدهد، دوم آنکه در صورت غیر مستقیم ساختن آن نشانه که بیانیه در آن اضافه میشود، مثلا:
- به صورت مستقیم: پروین گفت: «دیروز یک جلد کتاب خوب خریده ام».
- و به صورت غیر مستقیم: پروین گفت که دیروز یک جلد کتاب خوب خریده است.
- ۹- خسرو فرشید ورد، مجله وحید سال دوم، شماره هشتم، ص ۷۸.
- ۱۰- حسن ناظمی، دستور نو، چاپ سوم، ۱۳۴۳، ص ۶۵ - ۶۶.
- ۱۱- مهر داد اوستا، روش تحقیق در دستور زبان و شیوه نگارش، ۱۳۴۸، ص ۸۵ - ۸۶.

پویشی، در باز یا بی و یژه گیهای زبانی

طبقات الصوفیه

نگرش و بررسی متن کهنی از نگاه زبانی نشان دادن چگونگی گیهای کار برد زبان است در آن متن در پیوند با کار برد زبان، در همان زمان و زمانهای دیگر به ویژه با زبان امر و وجه سبکشناسی، پژوهشی است در فراز و فرودی که کاربرد زبان، در فراگرد تاریخ نمود و باز یا بی این فراز و فرود.

هر چند سخنی است معروف که ((سبک خود انسان است)) با آنهم هر دوره، به رنگ همگانی سبک نگارشی ویژه ای داشته است، که همه نویسنده گان به گونه ای بدان معیارها بسته گیهای بهم می‌رسانیده‌اند، مگر گاهی چنان شده است که راه و روش نویسنده ای بد انسان بوده که از روند همگانی نگاشته‌ها دوری گزیده پای فرا تر و فرو تر گذارد و از شیوه مسلط بر زمانش تفاوتی چشمگیری داشته است، چنانچه نثر خواه عبدالله انصاری یکی از نمونه‌های روشن این گونه نوشته‌هاست - نثری که تطوری طبیعی نگاشته‌های دوی را کاملاً به کام نپیموده است.

نثر دری از نگاه شیوه و سبک نگارش تا کنون به چار پله از نردبان زنده می خود پا گذاشته است :

نثر ساده و مرسل ، نثر فنی و صنعتی، نثر مسجع و آهنگدار - که گاه گاهی بیدار می آید و زمان ویژه ای نداشته است - و نثر ساده و نوین .

اگر از نگاه مقطع های زمانی ، سبک های نثر دری را بخشبندی کنیم - هر چند ویژه گیهای سبک تازه در اندرون سبک پارینه پا می گیرد و یا نواشته های چشم می کشا یند که بخشبندی زمانی آنها را نمیتواند در بر گیرد ، دوره های زیرین را میتوان بر چسته ساخت :

دوره نخست - نثر ساده و مرسل (سده چهارم - نیمه سده پنجم) ، دوره دوم - نثر فنی (نیمه سده پنجم - نیمه سده هفتم) ، دوره سوم - نثر صنعتی و مشکل (نیمه سده هفتم - نیمه سده دهم) دوره چهارم - نثر منحط (نیمه سده دهم - نیمه سده چهاردهم) و دوره پنجم نثر ساده و نوین (نیمه سده چهاردهم تا به امروز) (۱)

با یاد این که همه آنانی که پیرامون بخشبندی سبکهای نگارشی دری سخن رانده اند باور یکسانی در زمینه ندارند .

خواجه عبد الله انصاری (۳۹۶ - ۴۸۱) نویسنده سده پنجم ه . ق است روش و شیوه نثر این سده به ویژه نیمه دوم سده پنجم هجری - که دیگر در آن ویژگیهای نخستین دوره نثر ساده در یافتاری نیست - یعنی نثری است که نگاه به نثر ساده دارد و نگاه به نثر فنی به گونه فشرده اینها خواهد بود :

۱- کاربرد واژه های تازی به رنگ واژه های دری ، جمع بستن واژه های تازی به سیاق دری ، و بار دیگر جمع بستن کلمات تازی به دری ، و گریزاز کاربرد مصدر های عربی .

۱ - در متنبای قدیم ، از محمد نسیم سعیدی ، کابل : انتشارات پوهنځی ادبیات مطبوعه دفاع ملی ، ۱۳۴۲ ص ۱ - ه ، این مقطع های زمانی مشخص شده است : دوره نخست (۳۰۰ - ۴۳۲) ، دوره دوم (۴۳۲ - ۶۱۷) ، دوره سوم (۶۱۷ - ۹۲۰) ، دوره چهارم (۹۲۰ - ۱۳۱۹) و دوره پنجم (۱۳۱۹ تا به امروز) .

- ۲- پیوند نداشتن ترکیبهای عربی با رشته نثر دری - جز در آثار خواجه -
عبدالله انصاری *
- ۳- کمتر دیده شدن روش جمله بندی به شیوه نازی درین دوره و آوردن جمله های
دری قسمی جای میگیرد که به طور کلی فعل در پایان جمله ، مفعول پس از فا عل
مگر در صورت تعدد که در بیشتر موارد ، یکی پیش از فعل و یکی پس از فعل می آید
قیدها و صفتها بیشتر پیوسته به متعلقات خود و پیش از فعل درمی آید - مگر در موارد
تعدد که میشود بخشی از آن پس از فعل بیاید *
- ۴- آغاز یا فتن نظم جمله ها ، پیوند معناها و استواری واژه ها ، کار برد -
مترادفها ، بخش کردن نثر به قریب موازی ، و تا جایی رعایت مساوات میان
لفظ و معنا *
- ۵- اندکی در از تر شدن جمله ها - هر چند به آوردن واژه ها و ترکیب های
زیبائی چندان توجهی نمی رود *
- ۶- کمتر شدن تکرار و بسیار تر شدن حذف *
- ۷- راه آیفتن سجع در پیشگفتارها و دیباچهها و نوشته های دینی .
- ۸- درج شعر و اقتباس آیات و احادیث بدون پیوسته گی داشتن با رشته نثر *
- ۹- اندک راه یافتن ویژه گیهای نثر فنی رعایت جمال اسلوب در برابر کمالمعنا
یا توجه به لفظ در برابر معنا * (۱)
- مگر نگاشته های خواججه بدن انسان که آمد روند طبیعی تطور نثر دری را نمی
پیماید ، بل سرشار است از ویژگیهای نثر فنی سده ششم - با ویژگیهای
دیگری که وابسته به کار خود خواججه است *
- در اینجا گویی نیازمندیم ویژه گیهای نثر فنی دری در سده ششم را بر شمیریم
و فشرده و کوتاه بیاوریم :
- ویژگیهای لفظی
- اطناب ، نیرومندی و تناسب واژهها ، سجع و ازدواج ، در بر گرفتن آیه ها و

۱- تاریخ تطور نثر فنی ، دکتر حسین خطیبی ، تهران : انتشارات دانشگاه ،

حدیث‌ها ، آمدن صنایع بدیع (حسن مطلع ، جناس ، مراعات النظیر ، طباق ، ایهام و عکس ارسال المثل جمع و تقسیم تنسیق الصفات و ۰۰۰) ، درج اشعار و امثله و ویژه کیهی فنی جمله ها .

ویژگی‌های معنوی

شعر مثنوی یعنی دخالت نثر در کارمایه‌های شعری (چون وصف ، تغزل ، تمسب و تشبیب ، مدیح ، رثا) ، سودگیری از اصطلاحها و مضمون‌های علمی در نثر ، و تازه‌گی و دوری از ابتدال . (۱)

دربر تو راه یافتن این ویژه کیهی ، دوگونه نوشته پدیدار گشته ، گونه‌یی که راه اعتدال را در پیش گرفته در اوج زیبایی، استواری و پخته‌گی است ، گونه‌یی که همه چیز در آن چنان مبالغه آمیز جای دارد که رد پای معنا را خواننده یا نمیتواند بیابد و یا به دشواری پیدا می‌کند که جز خسته‌گی ذهن و اندیشه چیزی به بار نمی‌آورد و همگان میدانند که اگر نگارش‌های خواهی و ویژه کیهی نثر فنی را با خصوصیات دیگر مربوط به خود ، فراموشی باشد ، از نخستین خواهد بود نه در شمار دومین‌ها و این خوبی و استواری در همه‌گونه‌های نثر خواهی نهفته است و پیداری .

نگاشته‌های خواهی ، به رنگ همگانی، سه‌تیب و جداگانه دارند :

۱- بخشی که درست به سبک جمله‌های فصار تازی و به همان راه و اسلوب نزدیک به شعر آفریده شده و سجع با رعایت ایجاز و لطف و تناسب معنا و کمال نوازن و التزام همچون نوشته‌های دینی ، عرفانی و دیباچه‌های کتاب‌های کهن ، در آن راه یافته است و امروز زیبا مثل‌های زیبای درسی راساخته و زبانزدتوده‌ها هستند .

۲- بخشی که به طریقی ارسال با رعایت کمال معنا و جمال اسلوب بدون التزام سجع نوشته شده .

۳- بخشی که از نگاه معنا پیوسته‌گی بیشتری دارد ، قراین‌گاه بیکدیگر عطف

۱- برای آگاهی بیشتر بنگرید : سبک‌شناسی ، بهار ، تهران : انتشارات

امیر کبیر چاپ دوم ، ۱۳۴۹ ، جلد دوم و تطویر نثر فنی ، ص ۵۳

میشوند و کاملاً، از هم جدا نیستند، درین بخش در بیشتر موارد، نزد یک به همه قرائین سجع به کار میرود و کم به دیده می آید. که در برخی قرائین به ازدواج و توازن اکتفا شود، آنچه به روش کاملافنی و منبشا نه به رنگ پارچه های شعری به خامه ریخته شده اند. این گونه نوشته های خواهی که بیشتر در حکایت ها و توصیف های او دیده میشود میتوان نخستین نشانه های مقامه نویسی در نثر دری بدانیم، مقامه نویسی که در آن حسن کلام و زیبایی لفظ، در بیان و تجسم معانی در جایگاه وصف و حکایه به کاررفته و تا جایی همواره در آن سجع به کار گرفته شده است. (۱)

سخن بر سر ((طبقات الصوفیه)) است که جز ((فصل فی معرفت و التوحید)) در برگزیده زنده گینامه مشایخ و صوفیه بوده بیان داشت خواهی که در نشستهای درس به شاگردان است. و ترجمه یی از کتاب سلمی در همین مورد، با پیشی ها و کمیایی مطالب و شناساندن آن صوفیان و مشایخی که یا در زمان سلمی هنوز به مقامی نرسیده بوده اند و یا سلمی را بدانها چشمی نبود است.

در ((طبقات)) پیرامون هر ابر کسی و یا عارفی که سخن میرود نخست نام و نام پدر، بعد جای زنده گمی، زمان و مکان مردن، سفرها و گفته های که آن ابرمرد در باره صوفیگری و راه و روش های صوفیان، به زبان رانده آورده میشود، با فشرده گمی و کوتاهی تمام مگر گفته های عارفانه یی آمده درین کتاب بیشتر به زبان نازی است همراه با اشعاری عربی که صوفیان را به زبان آمده است.

موضوعها و مطالب ((طبقات)) فراتر از آنچه آمد یا نمیگذارد، ولی آنکه که

در باره ابر عارفی و پیرامون گفته های ابر جمند شیخی، خواهی که، خود با همان زبان شویا، باوازه های استوار، زیبا، پرموج و عاطفه خیز، باورهایش را به نگارش می آورد، فضای نوشته دگرگون میشود. نثری که در بیان تاریخ و احوالها بدون التزام سجع و مفاهیم شاعرانه بامانت راه می پیماید جای خود را به نوشته یی میدهد که واژه واژه آن دست افشاند و پیکو بان، در دل آن نوشته های خسته.

۱ ((سبک و مختصات نثر خواجعه عبدالله انصاری))، پوهاند دکتور جاوید،

ادب (شماره فوق العاده) ش ۳، س ۱۰، ۱۳۴۱، ص ص ۵ - ۷، و تطور نثر فنی،

گمی را چنان روا نبخش و چنانفزا ، که یکباره فضا را دگرگون میسازد و خواننده را به شگفتی اندر ، گویی خوا چه آگاهانه خواسته است شاعران را و خواننده ه کان را از کسانتی که از چشم دو ختن ذهن به نامهای پی در پی ، پدید می آید ، برهاند و در آنها شور ی بیا فریند تا نیروی بیابندو دلچسپی در فرا گرفتن و فرا خواندن حال و احوال صوفیان .

وما هم درین نوشته از هر نشست در بزم واژه های رقصان و چرخان عارفانه توشه های بیشتری گرفته ایم و کارهای بهای بسیارتری ، زیرا ، در بخش های دیگر این نوشته ، آرایش های لفظی و معنوی و بر خ ویژه گیهای دیگری که مارا بر آن درنگهای بی است ، چندان به دیدن نمی آید و جولان کمتری می یابد . یعنی ویژه گیهای نثر فنی که خوا چه یکی از بنیادگذاران و پیشتازان آن است ، در آن جایها بدان پایه و مایه یی که در جمله های قصار خود خوا چه فریاد میکنند ، رخ نمی نماید . به گفته پوهاند عبدالحی حبیبی یکی از شگفتی های طبقات اسیان است که زبان آن نسبت به زبانی که در نزدیکی های (۵۰۰) هـ ق در خراسان بدان سخن زده میشده ، کهنتر به دیدن می آید و در آن واژه ها ، ترکیب ها و تعبیر های هست که پیوند نزدیکی بازبان پهلوی و اوستایی دارند و در نگاشته های آغاز سده ششم کمتر پدیدار است .

این ویژه گی از آنجا بر میخیزد که برخی کتابهای صوفیان به گونه یی نگارش یافته اند که به زبان تود های مردم نزدیکتر باشد چه نویسنده گان این گونه آثار به گزینش واژه های ادبی نمیکوشیدند و بدین باور بودند که بایده نوشته چنان باشد که مردم پیام را دریابند (۱)

به راستی جوشش های نثر کهن در طبقات بسی دیداری است ، چنانچه یکی از نشانه کهنه گمی نوشته های منظوم و منثور دری کار برد فعل های پیشاونددار است و هر چه اثر کهنتر باشد فعل های پیشاونددار هم در آن بیشتر جای پای دارند (۲) ، ویژه گی که نثر طبقات سراسرازان است چنانچه کاربرد فرا ، فرو ، باز ،

۱ - طبقات الصوفیه ، اما لی خوا چه عبدالله انصاری هروی ، به تصحیح و

تعلیق و تحشیه پوهاند عبدالحی حبیبی ، کابل : مطبعه دولتی ، ۱۳۴۱ ، ص ۳۷ .

۲ - تفسیر کمبریج ، به کوشش جلال متینی ، ص ۵۴ .

درو ۰۰۰ پیش از فعل ها ، از نمونه ها ی آن به شمار تواند رفت و ویژه می دیگر ی که همه نثرها کهن دارند ، تکرار واژه های همرنگت و همسنگ و دورنگردن آنها به قرینه لفظی و معنوی است (۱) که در طبقات هم جای جای راه یافته است از سویی ای - بسا که جمله ها به کو تا هی جمله ها بی است که در دوره نخست نثر دری به کار می رفته و اگر گاهی اطنا بی پدید می آید بسی مطبوع است و راه مبالغه را نمی پیماید . بار ی گفتیم خواه چه عبدا لله در طبقات آنجا که از باز گفتن و باز نوشتن زند ه - گینا مه صوفیان که تار یخواره می باید در آن مشهود باشد ، خامه باز میدارد و نقبی میزند به اندرون صوفیان و عارفانه سخن میراند ، نثرش ، نثری میشود فنی ، نثری که در هر زبانی و هر زما نسی پس از او جگیزی نثر ساده یا در بر گرفتن ویژه گیها و چگونگی شعر همان زبان پدید می آید ، و اما درین تقلید همواره مرزی با شعر نگاه میدار ، مرزی که بدان میشود نام نثر را بر آن گذارد . پس از ج و اوج نثر فنی در هر زما نی و هر زبانی پیوند ناگسستنی دارد به ویژه گیهای لفظی و معنوی شعر در آن زبان و آن زمان ، چنانچه در خراسان پس از اسلام که وزن شعر عروضی کامل شد ، نثر در راه تقلید از وزن ، تا مرحله هجایی کامل رسید . بدان رنگ که پارچه های سجع در نثر دری پس از اسلام ، با مصرعهای شعر - پیش از اسلام ما همسان گشت و نثرخواه چه ، نثر آهنگین و پر از سجع او تا بدین جایگاه رسید و پایگاه های یافت که با شعر پیش از اسلام ، همگونی های بسیاری پیدا کرد و تنها همان مرزی به بار یکی موی ، میان شعر و نثر خواه چه باقی ماند و بس .

در طبقات از اینرو هر سه گونه نثرخواه چه که از آن یاد کرده آمدیم دیداری است پس هم میشود در باره چگونگی راه یافتن لهجه و واژه های کهن که در لهجه هرات تا آن روزگار مانده گار بود ، سخن زد و هم از چگونگی گیهای نثر فنی - از راه یافتن صنایع بدیعی (لفظی و معنوی) و شماری از صنعت های بیانی و ... و هم از اسلوب نثر متین - او که در آن از سجع سخنی نیست و پیوندنند . هایی دارد با نثر کهن دری . آرزو مندیم درین نوشته گوشه چشمهایی داشته باشیم برین همه ، تا پویشی باشد و نگرشی به ویژه گیهای زبانی طبقات الصوفیه

در مقایسه بازبان نگارشی امروز تا سیما ی آن چنان در روشنی گذارده شود که از همه نگاشته های همزمانش و نگارشهای دیگر شناخته گردد ، زیرا هر نوشته - یی با همه همگونیها یی که با نوشته های دیگر دارد باز هم ویژه گیهای خود را دارا - ست و ویژگیها یی که در هیچ اثر دیگری نمیشود یافت و باز اثری همچون طبقات که به جای خود در پیوند بازمانش و در پیوند با فراوانی بعد های کاربرد زبانش در چار چوبه یی به کلی جدا از هر نوشته دیگری جای میگردد .

۱ - تحمیل دستوری

الف - تغییرات آوایی

آوازها در محیطی که قرار میگیرند ، با پرتو افکنی آوازهای پیش و پس خود به تغییرهای اندر میشوند . این تغییرها گاهی منظم و با قاعده است و زمانی بر آنها نمیتوان دلیلی تراشید . در زبان دری به رنگ همگانی دو گونه تغییر آوایی را میتوانیم شمرد : یکی روند همگونی ، دیگر روند ناهمگونی (۱) .

در نوشته های خواجه یا امالی او مابریخ ازین دو گونه تغییرهای آوایی را می یابیم که در کتابهای نثر و نظم دیگر از آن کمتر اثری میشود یافت . علت بنیادین آن همانا ، تاثیر فراوانی است که زبان مردم آن روزگار هرات ، یا لجه هروی ، بر نوشته هایش گذاشته ، هر چند ما ، گشودن همه آنچه که در طبقات خواهد آمده در لجه هروی نمیتوانیم دید ، که باید نستوانیم مگر میشود گفت که در هنگام زیست خواجه مردم به همچو لجه یی سخن میزدند - لجه یی که برخ ویژه گیهای آن تا هنوز زنده مانده است . تغییرهای آوایی آمده در نوشته های خواجه به گونه زیرین خواهد بود :

۱ - تبدیل (ب) به (و) : نمونه های بسیار میتوان یافت که به جای ((ب)) که امروز به کار می رود ، (و) به کار رفته است در لجه هرات برخی از این واژه ها امروز هم مورد کاربرد دارند ، نمونه هایی که می آوریم روشنتر سخن ماست :

۱ - برای آگاهی بیشتر بنگرید : ((نگاهی کوتاهی بر تغییرهای فنا لوز یکی در زبان دری)) پو هنیار عین الدین نصر ، خراسانشی ، ۴ ، ۲ ، ۱۳۶۱ - صص ۷۹ - ۸۲ .

یاوی مساوی یابی : ((... که ار باخضر یا وی ، تو به کن)) ط ، ص (۲۸۸)
 ((و این به پیغا میر یاو ند)) ط ، ص ۱۹ تصوف آن است که تو در نیا وی • (۳۷۰)
 نیاود مساوی نیا بد : ((در بهشت آویزیس مکر است ، حاصل نگاه دار یا آنکه
 صحبت او نیاود ، در آن مشغول گردد •))

ورپای مساوی بر پای : « ... در سال هبیره بورد ه و در تشنا مار و رپای و
 زحمت در آن جنگ قرا مطه)) ط ، ص (۲۹۳) و مساوی بر : ((گفت : حق این گ
 مهای من و تو و فرا عمر)) ط ، ص (۳۶) « و امر ها صبر کنند و بگذارند ، از نپیها
 بپر هیزد)) ط ، ص (۳۰۳) ، ((او که وردار کرد)) ط ، ص (۳۰۵) •
 ((آخر گفت : و نشین ، یکبارور نشست •)) ط ، (۳۰۰) ، ((••• ما
 می توان باید داد که حساب در ماست • در وفا آمدی به پای ، و رآن به من آی « ط ،
 (۴۲۴) •

وا مساوی با : ((... گفت : بر آن آبد که وازان نگر دووازه که به او آمده بود او بنه گردد))
 ط ، ص (۳۹۰)
 واید مساوی باید : ((الله تعالی و رافرا نمود کی مرا چنین واید بود)) ط ، ص
 (۹۶) •

بسوایست مساوی بسوایست : ((... که شیرازی آن چه بود ، راست بسوایست گفت
 ط ، ص (۴۶۷)

بر و ایی مساوی بر بسایی (من میگویم که در کاسه هم انصاف است که
 خود تراوی وایشار بروایی که مفلسان و نیاز مندان به آن جهان و ریشان چیزی
 ناید ، عتاب و راینان است که درین کاراند)) ط ، ص (۵۰۶)
 واز مساوی باز : ((شیخ الاسلام گفت : نه رد است . ناز است . واز آی که قصه
 دراز است)) ط ، ص (۵۴۲)

یاد باید کرد که همه این واژه ها را بار بار ، بدون کدام تفسیر ، با (ب) هم
 آورده است که ازین تاثیر لهجه بر نوشته‌ی خواجه نیک پدیدار میگردد •

فر فشانده مساوی بر فشانده : ((وقتی در مسجد نشسته بود بر سجاده ۰۰۰ بر -
خاست و سجاده فرفشانده)) ط ، ص (۲۹۰) .

فازو مساوی باو : ((و به مصر بیشتر فازوشوند که مصر بزرگ است)) ط ، ص
(۳۰۶)

فاتو مساوی باتو : ((هر که درو از وفاتوسخن گوید : بپذیر که از خود گوید .))
ط ، ص (۴۱۰)

فران مساوی بران : ((و معرفت حقیقت فران راه نیست خلق را)) ط ، ص (۵۵۹)
۳ - تبدیل (و) به (ف)

فاپس مساوی واپس : ((۰۰۰ یکی و بس دیگر روز فاپس برین زیارت آرد کس))
ط ، ص (۴۹۱)

۴ - تبدیل (ف) به (و)
درنوشته‌ها و امالی عبدالله انصاری ، (ف) بسیار به جای (ب) به کار رفته است ، مگر به
کاربرد (ف) به جای (و) چند موردی بیش نیست .

اوگند مساوی افگند ، اوگنم مساوی - افگنم

((و آن سبق خوی تو فرا و گند)) ط ، ص (۵۴۶) .

((که من نور خود در دل تو قدح کنم . یعنی در دل تو او گنم)) ط ، ص (۵۶۶)

۵ - تبدیل (د) به (ت)

که گونه کار برد پهلوی دارد ، و در طبقات تنها در واژه (کنیت مساوی کنید)
آنها در د و سه مورد ویژه می آید : (احمد را دعا کنیت)) ط ، ص (۲۰)

این ابدال ضمیر فاعلی را میتوان درین جمله هم ملاحظه کرد : ((کی از هر چیزی
پیری یاد گیریت)) ط ، ص (۶)

ب - چگونگی کار برد فعل :

بجا بهترین بخش تحقیقی دستوری ، همین کار برد فعل است ، که گاه رنگ لپچه بی
دارد ، زمانی واژه های بی است که اکنون دیگر مرده است ، و هم وقتی فعل های بی که
تلفظ آنها تغییر کرده ، مگر امروز معنای آنها هست از سوی دیگر ، پس و پیش
آوردن اجزای وابسته فعل ، حذف فعل نظر به قرینه لفظی و معنوی و ۰۰۰ همه و
همه ، این بخش را از همه موارد دیگر چشمگیر تر ساخته است . که هر يك
را جدا ، جدا بررسی میکنیم .

(۱) کار برد فعل به گونه ها ی دیگر :

درین مورد سه چیز طرف توجه قرار می گیرد : یکی اینکه بیا ن آند سته فعلها یی که خود امروز مرد ه اند ، دیگر آن فعل ها یی که تنها تلفظ آنها فرق کرده ، مگر به همان معنای پیشین به کار می روند ، سد یگر فعل ها یی که به همان تلفظ وجود دارند یا به معنای دیگری به کار میروند و یا از آن چند معنای که در سابق داشته ، تنها یک معنای آن زنده مانده و معنای دیگر موردی ندارند . سایه افگنی لہجه در هر سه گو نه که از آنها نمونه های می آوریم نموداری است که باید از دید ه نیفتد .

نخست : فعل ها و عبارتها ی فعلی که اکنون دارای تلفظ پیشین اند ، مگر امروز به معنای دیگر یا به گونه دیگر یا به یکی از معنای پیش به کار می روند : ومعنایی که در قدیم داشته اند امروز در آنها نیست .

برفت (بورد) : ((تا آنگاه کی برفت درسنه اربعه و اربعه مائه .)) ط ، ص (۲۸۶)

می جنبد (لازمی) به جای می جنباند (متعدی) : ((پس داوری خود را میدارد و خود را می جنبد)) ط ، ص (۳۱)

میکردی (ادا می نمودی یا بجا می بردی) : ((نماز چون میکردی ؟ ط ، ص (۲۸۷) شد (رفت) (من دروی شد م)) ط ، ص (۸) ، بشو (برو) : ((گفت : درین شهر

به سر ، خر ما فراوان است بشو لختی درچر میته کن به من آور)) ط ، ص (۱۱۷) شوی (بروی) : این فعل هم به معنای (شدن) امروز ، در سابق به کار رفته ، مگر از

((شدن)) ، امروز ، معنای (رفتن) را گرفتن ، غیر معمول است :

((واگر از هری شب به مکه شوی ، توبه کن .)) ط ، ص (۲۸۸) .

بکرد (بساخت) ، کنم (بسازم) (آن خانقا ه رمله بکرد)) ط ، ص (۱۰)

((گفت : شما را جای هست کی آنجا فراهم آیند گفت ، نه . گفت : من شما را

جا می کنم تا با یکدیگر آنجا فراهم آیند)) ط ، ص (۱۰).

نیامده بود (نیاریده بود) : ((... که چندا ن بر ف نیامده بود .)) ط ، ص (۲۸۹)

درپاشیدم (به دور ریختم) : ((که صد هزار درم یافتم ، در پاشیدم .)) ط ،

ص (۲۹۱) .

افتاد (واقع شد) : ((... که این ترا ، ازین افتاد)) ط ، ص (۲۹۱)

- افتد (واقع شود) : ((و اگر در نظر غلط افتد نه آن باشد که ترا بروی قبول
افتد)) .
- نیارم (نمیتوانم) ((نیارم گفت که این همه دود چرا بهره من)) ط ، ص ۶۷ .
- نیستی (نباشد) : ((اربها نیستی کسی را بانی فت این کار زندگانی نیستی .))
ط ، ص ۵۸ .
- گشته گشت (گشته شد) : ((و به سردی فرو می بردند تا گشته گشت .))
ط ، ص ۲۹۶ .
- شدیم (رفتیم) : ((باشط شدیم ، درختستان دیدیم و درختی دیدیم ، مه در
میان آن ، آنجا شدیم .)) ط ، ص ۲۹۸ .
- نمودند (نشان دادند) می نمود (نشان می داد) : ((او در ویشی بود ، میرا نی داشت
وارث طلب کرد ، مرا به او نمودند .)) ط ، ص ۲۹۹ .
- گفت : که رویم خود را شاگرد جنید می نمود از یاران وی است مه از وی)) ط ، ص
(۲۱۷)
- برشد (بالاشد) : ((یکی در رقص به هوا بر شد و ناپدید گشت .)) ط ، ص
(۳۰۳)
- شاید (شایسته است) : ((مرا شاید که او چنان بیند)) ط ، ص (۱۰۱)
- کرده (نوشته) : ((که شیخ سلمی طبقات کرده ، مشایخ را گفت : نام من
در نیاورده ؟)) ط ، ص (۳۰۸)
- بداشتم (گشیدم ، گرفتم) : ((گفت : پیشین چون دست از کار برداشتم ، کاردست
از من برداشت .)) ط ، ص (۱۰۰)
- سودتر دارید (نافع تر باشد) ((که وی شما را سود تر دارید)) ط ، ص (۳۰۹)
- کرد (زد) : ((وی بانگ بگرد و از هوش بشد .)) ط ، ص (۳۱۲)
- بوده (بود) : ((وی از بیضا پاریس بوده .)) ط ، ص (۳۱۵)
- راست کرد (آماده کرد) : ((علی سهل وام وی معلوم کرد که چند است و آن را تمام
راست به مکه ورا آگاه کرد .)) ط ، ص (۱۹۴)
- بیا کردن (استاد کردن یا مقرر کردن) ((ترا وکیل درویشان بیا کردیم .)) ط ، ص
(۳۸۴)

استند ند (گرفتند) : (که بدایت با زاستندد وبه نهایت نقل کردند .)) ط ، ص (۲۷)

می جست (می وزید) : (و با دی می جست به زور .)) ط ، ص (۴۶۱)
 دارد (داشته باشد) : (هر که با وی صحبت دارد الله و تعالی به دل او نگرد))
 ط ، ص (۵۰۳)

دوم : فعلها یی که امروز معنای شان زنده است ، مگر تلفظ سابق را از دست داده اند . به این معنی که در تلفظ آنها تغییر اندک یا کلی رخ داده است ، و یا در ساخت کار برد آنها تفاوت هایی پدیدار گشته .
 نگرستن مساوی نگرستن . ط ، ص (۲۸۸)
 شنوید (شنید) : (شاگردان وی دیدو سخن وی شنوید در معا ملت)) ط ، ص (۳۱۰)

بر می چدم مساوی بر می چیدم : (ا . . . و بدل خود که آن سیم بر می چیدم از زمین .)) ط ، ص (۲۹۰)
 می زارم (زاری می کنم) ، میزاریدند (زاری میکردند .) : (ا . . . و می مگر - یستند و بادلهای خوش و تازه یی می زاریدند .)) ط ، ص (۴۶) (پنهان از خود در تو می زارم)) ط ، ص (۴۹).

نامد مساوی نیامد : (... و هرگز پدید نامد .)) ط ، ص (۳۰۳)
 می نازاند (ناز میدهد) : (ا . . . و دست جوینده خود گرفته ، در طلب خود می نازاند .))

اوم مساوی او هستم : (که بنده اوم در مسلما نی .)) ط ، ص (۳۰۹)
 نای مساوی نه آی : (که فرا دیدنای، نایم ، مگر فرا دبداری .)) ط ، ص (۳۱۳)
 جوی (جویی) : (آنجا که جوی وعزم تودرست باشد و راست و چون وی را بتو عنایت بود آنجا باتو است .)) ط ، ص (۲۶)

ناید مساوی نمی آید : (که از گفتار جز مگر فتاری ناید .)) ط ، ص (۳۳۲) ،
 (کسی را چون و چرا ناید و نسزد کسی را)) ط ، ص (۳۸)
 بد مساوی بود : (شاگرد کی بددر آن دکا ن .)) ط ، ص (۳۸۵)

پرگند مساوی پراگند یا پراگنده ساخت: ((شما را در باد به ها و دریا ها پر -
گند)) ط ، ص ۴۰۰

بدمدی مساوی بد میدی مساوی میدمید : ((... که کسی بیمار بودی ... بخیر
چه شدند ی باوی الحمد الله خواندی و بدمدی ، به شدی و در طرف راحت
پدید آمدی)) ط ، ص (۵۰۹)

کیانند (چه کسانی هستند) : « ویراگفت : جوانمردان کیانند)) ط ، ص (...)
او فزاید مساوی افزایش : ((... که آن از آن او فزاید ، چون فرود آید)) ط ، ص
(۵۴۹)

سوم : فعلهای مرده فعلهایی که دیگر امروز به آن تلفظ و معنی زنده نیستند وواژه
های دیگر جای آنها را گرفته است . برخی از این واژه آنها بی اند که از لجه گرفته
شده اند ، و دسته بی هم آنها بیکه در آن روزگار برای نویسنده گان ما ساده
بوده ، همواره به نوشته های خوبستن به کار می برده اند ، که ما در زبان از اینگونه
فعلها و عبارتهای فعلی نه کم ، بلکه بسیار داریم :

ایذ (است) ، این فعل گو یا از لجه گرفته شده هر چند ای بسا که عبد الله -
انصاری خود ((است)) را هم در نوشته های خویش به کار برده است : ((شیخ
ایشان ایذ ، شاگرد بوبکر واسطی ایذ)) ط ، ص (۳۰۲)

در شد م (وارد شد م) : ((... گفت : شیخ میخواند ، در شد م)) ط ، ص
(۳۰۷)

زوغست ، بوغست ، و غست (آشکار کردن) : ((و آن سخن زار می بهاد نا -
وغست که آن کس که نه اهل آن بود ، در نیواورد)) ط ، ص (۳۷۹) ، ((شبلی پیش
کسی ایذ کی این علم با سر منبر برد و بر خلق بوغست)) ط ، ص (۳۷۹) ، ((سرخود
باو بازو غستم)) ط ، ص (۳۱۹) ، ((کی سخن با اهل سخن باید تا سر او نهوغسته
بی)) ط ، ص (۳۲۰)

فرا کندن گرفت (شروع به کندن کرد) ((ووی در حایط شد و چاه فرا کندن فر -
فت)) ط ، ص (۳۲۵)

نمی بایدی (بایسته نمی بود) ، ((باید)) اکنون به حیث فعل معاون که
بیانگر التزام فعل حال است هنوز ، زنده است مگر مشتقاتی از آن نداریم ، یاپنکه

((باید)) امروز گردان و صرف نمی شود: ((ار او ترا نمی باید ی ، تورا به اونمی

پرسید ی .)) ط ، ص (۳۴۷)

بزیی (زنده گی کنی) : ((کی ار هزار سال بزیی ، از مخلوق درین باب ، چیزی

نشوی .)) ط ، ص (۳۵۸)

راست می شد ((درست میشد)) : ((و آن همه راست میشد .)) ط ، ص (۳۸۴)

بوده بود (همیشه بود) : ((مرتعی در مسجد شو نیز بوده بود ، مقیم در

بغداد .)) ط ، ص (۳۸۷)

((و آن سفر پسینه به پای بوده بود که با او نه بقدم روند کی به هم روند))

ط ، ص (۱۵)

بی (باشی) ، این واژه هم رنگ کلمه بی دارد : ((گفت :)) شرم از خلق

که با خلق خالی بی)) ط ، ص ۳۸۹

((آن چه آن تو آید حجل بی و هر چه از و آید به آن راضی بی خاطر را غلام بی

و جان را تابع بی ، جوینده پسین روز بی، و فدا ی پیشین روز)) ط ، ص (۵۴۶)

((و گفت : خو شنودی بر خلق که با خلق بی .)) ط ، ص (۳۸۹)

برها نید م (خلاص کرد م) : ((چه حاجت خواهی مه از آن کم داری ، نه ترا از

دست بند صوفیان برها نید م .)) ط ، ص (۳۹۰)

آرزوی (آرزوداری) : ((که مفیره خراز را پرسیدند : که چه آرزوی ، گفت :

حسرت بر غفلت .)) ط ، ص (۴۳۰)

نه نیکم (نیک نیستم) شیخ الاسلام گفت : که من با بو الحسن سمعون نه نیکم

که استاد مرا می رنجا نید ، حصیری را .)) ط ، ص (۴۴۹)

کو فتن گرفت (به لت زدن آغاز کرد) : ((کسی را هر مسجد کوفتن گرفت)) ،

ص (۴۵۷)

داشته بود (داشت) : ((طاقی شاگردوی بود و باوی صحبت داشته بود .))

ط ، ص (۴۵۹)

تراوی (از تراویدن به معنای چکانیدن : ((من میگویم که در کاسه هم انصاف است
که خورد تراوی و ایشار پروا بی .)) ط ، ص (۴۷۲)

عمر وی بکشید (عمر او دراز شد) : ((کی صد و بیست و چار سال عمر وی
بکشید .)) ط ، ص (۴۸۲)

سزید (سزاوار بود) : ((و سزید که لاف ایشان فرض بود بدان پیر .)) ط ،
ص (۴۸۲)

می‌آسودند (آسوده‌گی میکردند) ، ((آسوده)) امروز به حیث اسم به کار می
رود ، مگر هیچگاه هی ریشه ی شماره یک قرار نگرفته ، از آن فعلها به زمانه ها
تصریف نمی‌شود ، مگر اینجا ریشه‌ی فعل قرار گرفته ، چون ((رقص)) که اسم
است و کنون هم ، ریشه فعل به کار می‌رود : ((که مردی بود لفظ فروش نهاد وندی
و فقرا از وی در دنیا می‌آسودند ، به آخر وی را مهجور کردند)) ط ، ص (۴۸۶)
بیا سیدند (نگر یستند یا جستجو کردند .) : ((بوالقاسم سایح دست راست
برآورد ، بانگی بکرد و بیفتاد ، بیا سیدند برفته بود رحمة الله .)) ط ، ص (۴۸۸)
مجلس حاضر بود (مجلس دایر بود) : ((۰۰۰ که مجلس حاضر بود ، مشایح را))
ط ، ص (۵۰۱)

پای داد (پای خود را دراز کرد) : ((۰۰۰ و آفتا به به آنجا نهاد ، وی پای
داد درآفتابه ، گفت : افگندمش)) ط ، ص (۵۰۳)
بود (باشد) بوم (باشم) : هر چه او را آرزو بود ، به او دهد .)) ط ، ص
(۵۰۳)

آن را کمی ماوی و وطن وی من بوم وی را وطن نبود جز من)) ط ، ص (۲۵)
فراز آمدن (پایین شدن) ((که ارکسی فراز آید ، همچنان ناید و ی ، بلال حبشی
فراز آمد .)) ط ، ص (۵۰۹)

گسیل کردن (بیرون راندن) : ((خواجه عبد الله او را از شهر کابل گسیل کرد و
گفت : بیا ید رفت از شهر ، به حوا کی جای کن ، که سخن تو مردمان را زیان
دارد .)) ط ، ص (۵۱۱)

سگا لیدن (تامل کردن) : ((که هر چه من سگا لیدی و اندیشیدی ، جز آن آمد
و هر چه من فرا کرد او تباہ کرد .)) ط ، ص (۵۴۴) ((خفته و رفتن به دل می‌سگا لم))
ط ، ص (۴۷)

تکویزد مساوی نکویزد (ننگجه)) : (... کس و چیزی درین میان نکویزد .
ط ، ص (۵۴۵)

آن هوا که عرش در دست ، در آن بنه کویزد که در آن ورع بکویز ...))
(۲) پس و پیش آوردن اجزای فعل

فعل در زبان دری همیشه در پایان جمله می آید و اجزای آن پیوسته به آن است ، اجزای بیکه بیا نگر استمرار ، التزام و نشان دادن ماضی قریب و بعید و ... می باشد . مگر در طبقات میتوان جدا یی ها و فاصله ها بی میان فعل و اجزای آن به مشاهده گرفت که چار مورد زیرین روشنتر سخن ماست :

میان پیشوند ((می)) استمرار و فعل کلمه یا کلمه های قرار گرفته و آنها را از هم جدا ساخته است ، چنانچه در مثالهای زیر دیده میشود :

((خود می آتش انگیزم)) ط ، ص (۴۷) ((و گفت : الهی من نه به خدمت صحبت ترا بیا سازم که در صحبت حرمتمی نگاهدارم)) ط ، ص (۳۱)

((بسوسعید حرازوی را می بزرگداشت ...)) ط ، ص (۱۹۵)

((الله خود بر فقرا ، می سلام کند ...)) و گفت : نقش خود می مشغول کنم ، پیش از آنکه مرا مشغول کند ...)) ط ، ص (۴۸۰)

((گفت : که در مانده یی از صحبت توا اشک می لذت یابد ، یابنده تو ...)) ط ، ص (۵۱۴)

گاهی میان ((به)) که در پیش روی فعلها ی امر و التزام می پیوسته می آید و (مه) و (نه) که بیانگر نهی است و پیوسته در پیش روی فعلها می آیند هم ، کلمه وواژه های بی قرار میگیرد ، که نمونه های زیر و روشنتر آند : ((که الله نه حجت او بود)) ط ، ص (۲۹۵) ، ((کسی حسن بن همام بود لا کن نه درست است)) ط ، ص (۳۷۴) ((شیخ الاسلام گفت که من بابوالحسن نه نیکم)) ط ، ص (۱۱) ((هر که می باز

گردد از راه می باز گردد نه از ایشان)) ط ، ص (۵۰۰)

همیشه ، جز ، در فعل مستقبلشکی ، فعل معاوندن پس از فعل اصلی می آید قسمیکه فعل اصلی با پسوند اشتقاقی (a) یکجا شده فعل معاوندن که ضمیرهای فاعلی را با خود دارد پس از آن قرار میگیرد - مگر در طبقات ، چنانکه رسم نگارش آن زمان بود ، گاهی فعل معاوندن نخست و پس از آن فعل اصلی آمده ، بدون گرفتن پسوند

اشتها قی (a) در مثلها زیر میتوان اینگونه به کار برد فعل را دید :

بر نتوانست خواست مساوی برخاسته نتوانست .
بنتوان شناخت مساوی شناخته نمی توان

موتوانست برود مساوی برده می توانست : ((و وی چنان بود از بزرگی که نام وی موتوانست برود)) ط ، ص (۴۹۷)

(۳) به کار بردن اسم فعل ، به جای فعل

امروز در لجه کابل (د) را از ضمیر (اند) پس میکنند و میگویند ، رفتن ، کردن و غیره به جای رفتند ، گفتند یعنی به جای صیغه جمع غایب ، اسم فعل به کار میگیرند ، اینگونه به کار گرفتن اسم فعل گاهی در نوشته ی عبد الله انصاری هم دیده می شود ، چنانچه در جمله های زیر این ((گفتن)) را به جای ((گفتند)) آورده است و (چشیدن) را به جای (چشیدند) و (نهادن) را بجای (نهادند) : ((مخلوق در آن وقت گفتن ، که احمد حنبل در زندان بود)) ط ، ص (۴۵۸)

((ویرا کاری برخاست و درویشا نراوی به وی نهادن)) ط ، ص (۳۸۴)

((وی گرسنه شاید بودن ، مسکینان ازدنیا برفتند و از بهینه چیز ی بخشیدن)) ط ، ص (۴۷۳)

در تاریخ سیستان ، تاریخ بلعمی و نشرهای کهن دیگر ، آوردن فعل اصلی پس از فعل معاون به ساخت اسم فعل بسیار دیده میشود ، که نویسنده ، هم گاهی گاهی اینگونه فعل مرکب را به کار بسته است چنانچه ((نیار ستم گفتن)) را به جای (گفته نمی توانستم) آورده است که امروز معمول نیست :

((من در وصال بودم ، از بیم وی نیارستم گفتن که در وصالم)) ط ، ص (۴۵۸)
تا صبر توانی کردن)) ط ، ص (۲۵)

گاهی (ن) یا (an) که برای ساختن اسم فعل در پایان فعل می چسبند کاملاً زاید به نظر می رسد ، چنانچه در نمونه زیر ((بودن)) را به جای ((بود)) به کار برده است : ((... وی گرسنه بودن در بازار رفت و دو نان تازه ی گرم بستند)) ط ، ص (۴۷۵) گو یا دین مورد انصاری باز از داخل کردن لجه ی هروی در نشر کار گرفته است .

نویسنده : ف . م . م . برزین
گزارنده : پوهنمل عین الدین نصر

پیداایش زبان (۱)

منشاء زبان در ژرفای نا روشن تاریخ روزگار ن دیرینه نهفته است . با اینهمه فرزند آدمی همیشه در جستجوی آنست تا سر چشمه زبان خود را پیدا کند . حتا مرد م پیشرفته باستان نی که تشنه آگاهی و دانش بودند در پی به دست آوردن پا-سخ این پرسش - ((منشاء زبان چیست ؟)) نیز افتاده بودند . آدمی از دیر باز به این سو در باره آغاز زبان کنجکاو ی و پژوهش میکرد ه است و این کاراوریسه بیش فرورفته دارد گلشته از این اندیشه باز یافت (کشف) گاه کامل زبان ، این روانها ی کنجکا و را به جانب خود میکشیده است .

کار یونانیان باستان در باره ژمان و جای پیدا ییش زبان به ما روشن است . در یونان باستان پژوهش زبان زیربنای دانشی نداشته بلکه به روی اندیشه های فلسفی پایه گذاری میشده است . یونانیان باستان راجع به سرچشمه زبان ، تاریخ و ساختمان آن اندیشه استوار و روشنی داشتند و در میان آنها افسانه هایی

هستی داشت که به روی آن ها ایشا نمی پنداشتند که زبان نخستین پدید ه بی بود که از راه آن آد میان در گروه زمین سخن میگفتند .

مورخ یونا نی هیرو دو ت (۲)، (سده پنجم پ . م .) می نویسد که سامیتیس (۳) پادشاه مصر دو کودک نو زاد را از گروه (اجتماع) آدمی دور ساخت تا از روی زبان آموخته گفتار ی آنها که در تنها بی بسه خود تندیس بسته است در یابد که کهن ترین ملت بر روی زمین کدام است . آنگاهیکه آن دو به سخن زدن آغاز کردند واژه ((بیکوس (۴))) را که در زبان فریجی به معنای نان است بر زبان را نندند . این نخستین کوشش بی پایه برای دریافت کهن ترین زبان جهان بود .

افلا تون (۵) (۴۲۷ - ۳۴۷ پ . م) در ((کراتوس (۶))) یعنی مکالمه دو نفری خود ، از پیدایش واژه سخن به میان می آورد و به ویژه به پرسش اینکه رابطه بین چیزها و واژهها که نامبخش چیزها اند طبیعی و در کاری است یا محض فرجام قرار داد آدمی میباشد ، پاسخ میدهد . این گفتگوی دو نفری که نخستین آذر خشن مناسقه یک سده بی را که بین طرفداران اندیشه ماده گرایی و پندارگرایی هستی بخشید به ما نشان میدهد . به رنگ نمونه اپیکو ریان (۷) و رواقیان (۸) در باره اینکه زبان از چیغ های طبیعی ابتدا بی سر چشمه گرفته آهسته آهسته با چیزهای ویژه مادی همباز شده است یا در کوشش های کم و بیش آگاهانه آدمیان از تقلید آواز چیزها به خود تندیس گرفته باشد ، مناسقه میگردد .

پرسش سر چشمه زبان آنچنان مناقشه آور است که بحث در باره آنرا بسیاری از انجمن های آگاه نمیپذیرند .

چنانچه انجمن زبان شناسی پاریس (۹) در ۱۸۷۸ هر پارچه نبشته بی را که از سر چشمه زبان سخن میگفت ، در نشست خود نمیپذیرفت . با وجود این بسیار ی از اندیشمندان آگاه در حل مسأله از دیدگاه ویژه خود پیشنهادها بی را ارایه داشته اند .

تمام زبانشناسان به این گفته همداستان اند که به پرسش پیدایش گفتار آدمی هنوز هم پاسخ روشنی به دست نیامده است . باز هم نظریه های آفریده شده

همیشه بود ه است که بر خی را عنعنه یی و افسانه یی میگو ییم و چند دیگر را نا -
پندار و دروغ آمیز می پنداریم (۱۰)

دانشمند جر من ویلهلم وناد ت (۱۱) (۱۸۳۲ - ۱۹۲۰) در سده نژده زمینه
دسته بندی نظریه ها یی را که در باره منشأ زبان به وجود آمده بودند ، فراهم کرد.
او در بین نظریه های آفرینی (۱۲) تقلیدی (۱۳) شگفتی انگیز (۱۴) و متحول جدایی افکند.
در روزگار اومساله ترتیب زنجیره زمانی (۱۵) دوتندیس زبان ، آوازی (۱۶) و جنبش بدنی
(۱۷) جای ویژه یی را در درون نظریه های وابسته به سر چشمه زبان گرفته بود .
اینجا برخی از نظریه های ناپندار و دروغ آمیز گذشته را یاد آوری میکنیم .

نظریه ((بو وو)) (۱۸) میگوید که زبان از تقلید آواها یی که در طبیعت پیدا
میا یید ، به خود جامعه هستی پوشیده است . سگی می جفید با جفیدن آن برای
یک آدم نخستین به مانند ((بو وو)) درمیآید ، بنابراین او سگ را ((بووو))
گفت. دشواری پذیرش این نظریه در آنست که همین آواز سر سستی (طبیعی) به
ظاهر توسط مردم گوناگون به گونه گون رنگ شنیده میشود . یک انگلیسی زبان
آواز سگ را به رنگ ((کوک - ۱ - دودل - دو)) (۱۹) ، فرانسوی زبانی آنرا به مانند
((کوکو یگکو)) (۲۰) و روسی زبان آن آواز را به سان ((کوکر یکو)) (۲۱)
شنیده میتواند .

نظریه ((پوه - پوه)) میگوید که زبان در وهله نخست بیان ناگهانی شگفتی ،
ترس ، لذت ، درد و غیره بود . این با نظریه ((آواز خوانی)) (۲۲) پیوسته گی
پیدا میکند که میگوید زبان از سرود های کار یا فلک (۲۳) که در هنگام کار خوانده
میشد ، به وجود آمده است .

همه نظریه های تقلیدی به این فرضیه وابسته گی میدارد که یک ارتباط تصادفی
در بین واژه های نخستین زبان و تاثیر های احساسی سره آواهای طبیعی موجود بوده
است .

نا ممکن بودن آفریدن یک ((فرمانگاه)) (۲۴) در باره سر چشمه زبان از
نگاه نظری در نظریه تقلیدی (۲۵) به آسانی روشن میشود آواز تنها به روندهای

طبیعی پیدا یس آواز ها وابسته می میدارند پس این آواز ها از پدید ه ها ی خاموش نمایند ه می کرد ه نمیتوانند . بر افزود به این اگر چه برای تو صیف یا نمایش تند یسی شایسته است ، تقلید به رنگ نظر یه آغاز پیدا یس زبان پذیرفتنی نیست ، زیرا برای گفتگو به کار برد ه نمیشود .

نه جمله های خبری ونه پرسشی را در نظریه تقلید یا فته میتوانیم این گفته ها باید بسند ه باشند تا ناممکن بودن کامل زبان آغاز ی را به اساس تقلید نشان دهند .

نظریه پیشی بودن زبان جنبشی می گوید که شرایط درونی و چیز های بیرونی و روند ها در آغاز توسط یک نظام نشانه های محرک یعنی به وسیله اشاره های دست و بدن نشان داده شده اند .

در زمین مرد می را نمیتوان یا فت که زبان جنبشی را به رنگ افزار ارتباط حتما به صورت ابتدا یی منحصر به خود و به تنهایی به کار برده باشند . درست است که زبان جنبشی یکی از تند یسه های بسیار گسترده گفتار در بین مردمان ابتدا یی است ، اگر چه تنها شماری کمی از آنان نام ((زبان جنبشی)) را با خود در واقع نگه داشته اند . به درستی روشن میشود که تمام گروه های مردمان ابتدا یی یک زبان آوازی بسیار زیاد انکشاف یافته داشته اند که برای گفتگو به یک میزان وسیع تری به کار میبردند . واقعیت اینکه زبان بسیار بدوی ایوی افریقای که در اساس یک هجایی است ، با وجود آنکه در به کار برد جنبش های بدنی نظر به کار بردواژه ها و جمله ها روشنی زیاد تر و رسایی نزدیک در گذارند یشه دارد ، دیرینه می زبان جنبشی را بر زبان آوازی برای ما کمتر ارا یه مینماید . از دیدگاه زنده گانی کنشی و نظریه غیر علمی قدامت زبان جنبشی در واقع یهود ه است زیرا در این زبان تنها با مرد می که در همسایه می نزدیک زنده می میکنند ارتباط صورت میگیرد . باین زبان با مردمانیکه در فاصله دور هستی دارند نمیتوان گفتگوی ضروری را انجام داد . گلشته از این با این زبان در تاریکی ارتباط نیز برقرار شده نمیتواند .

هنگامیکه آدم ما قبل تاریخ دریافت که زبان جنبشی برای قایم کردن ارتباط با هم رنگ خود بیشتر نامناسب است به جستجوی وسیله‌هایی افتاد که شایسته‌گی ارتباط بیشتر را در خود داشته باشند. وسیله‌هایی را که به دسترس خود در آورد آواز و جنبش بدنی بودند، بنا بر این اندیشیده می‌شد که این وسیله‌های بیان را برای بر آوردن خواهش‌های خود سازگار می‌یافت. پس آواز و جنبش بدنی بسیار پیش در دیرینه‌ترین مرحله گفتار همزمان به کار گرفته شده اند طبق گفته برخی از زبان‌شناسان هر دو تندیس بیان از آغاز دست به دست و در حال کمک باهمی و تکمیل کردن یکدیگر پیش می‌رفت تا آنکه زبان آوازی پیشی گرفت و زبان جنبشی را به پس راند، مگر آن را به صورت کامل از بین نبرد. اما باید بدانیم که زبان حتا در بدوی‌ترین ساخت خود زبان آوازی بود که توسط جنبش‌های بدنی، تقلید کردن (۲۶) و گنگ بازی (۲۷) که یک نقش کمکی را بازی می‌کردند، تکمیل شده می‌رفت.

زبان نشناس آلمانی لودویگ تاپسیر (۱۸۲۹-۱۸۸۹) (۲۸) کوشید تا منشأ زبان را با ارتباط به فعالیت کار آدم بدوی توضیح کند. او آغاز تاریخ زبان را در فریادها یا آوازهای موزون که از زبان دسته‌یی از آدمیان در هنگام کار دسته جمعی بر می‌آمد، چنانچه ما امروز چنین آوازها را از زبان نا و خدایان، راننده زورقی یا پاروزنان قایقی می‌شنویم.

اما هیچ یکی از این نظریه‌ها یک پاسخ‌مادی را به این پرسش نمیدهد. تفسیر دیگری را ف. انگلس در کارنا تما مش، به نام، نقشی را که کار از مرحله گذار از آدم نمای به مرحله آدمی بازی کرد (۲۹)، که در سال ۱۸۷۶ نوشته شده است، ارایه می‌نماید.

ماده‌گرایی زبان را آفرینش مجرد دانشمندان و هان و واژه‌شناسان نمی‌داند بلکه آن را چیزی فرآورده رنج نیازمندی‌های کنشی نژادها یا بیشمار آدمی می‌پندارد. (کار سر چشمه تمام گنج هاست... مگر حتا این تا به بی‌نهایت زیاده از این همه گنج‌ها به شمار می‌آید این یکی از مهمترین شرط‌های برای تمام

هستی انسانی است ، به مفهوم اوزش کار تا بدان اندازه میباشد که ناچار میشویم تا بگوئیم که کار هستی بخش آدمی به شماره میرود .)) (۳۰)

پس از دوره درازی از روزگار گیتی ، آدم نماها ((عادت راه رفتن به دست ترک کردند و بیش از پیش به راه رفتن به سر دو پای خودی گرفتند .)) (۳۱) این یک گام برنده از مرحله گذار آدم نمایی به مرحله آدمی به شماره میرفت . پس گام راست نخستین دیباچه برای زادن زبان و انکشاف شعور بود .

اما ((دست نه تنها افزایش کار است بلکه فرآورده آن نیز میباشد . تنها توسط سازگاری به هر عامل نو . . . دست انسان مرتبه والای تکامل را کما میگرد و شایسته آن شد تا نقاشی های را فایلی (۳۲) ، پیکره های تور والدسن (۳۳) خنیاگری پگینی (۳۴) و . . . را هستی بخشد .

فرمانروا شدن بر طبیعت که با انکشاف دست در کار آغاز شد در هر پیشرفت نویی افق دید آدمی را پهن ساخت . او به گونه پیوسته چیزهای نو و تا بدینسو نادانسته و خواص چیزهای طبیعی را کشف کرده رفت . به سخن دیگر ، انکشاف کار به ناچار کمک کرد تا وابسته های گروه را از نگاه دوچند ساختن مورد های کمک متقابل فعالیت یکجایی و آشکارا نمودن فایده این فعالیت یکجایی برای هر فرد گروه ، به هم نزدیک آورد کوتاه سخن آدمیان در فراوی آیفتهای خود به جایی رسیدند که چیزی داشتند که باید بایکدیگر بگویند . ضرورت ، ساز و برگ های آوازی او را هستی بخشید ، حنجره ناانکشاف یافته میمون آدم نما به آهسته - گمی ولی به گونه اطمینان بخش توسط برابری (۳۵) به منظور آفریدن یک برابر سازی بیشتر انکشاف یافته ، به طور ثابت گذار یافت و عضو های دهن به تدریج آموخت تا حرف تولید شده را یکی پس از دیگری تلفظ بکند)) (۳۶)

بناء نه نظریه تقلیدی و نه نظریه فریاد بر آوری (۳۷) منشأ زبان را توضیح کرده میتواند ، بلکه نخستین انگیزش برای آفریدن ارتباط احتیاج است .
ف . انگلس روند همه گامی تکامل آدمی را از روی وابسته بودن همبازگار ، شعور و گفتار تند یسه بندی مینماید .

((نخست کار، پس از آن و با آن گفتار این هر دو زیر نفوذ دیگر گوئی تدریجی مغز میمون آدم نما به مغز آدمی دو انگیزه بسیار ذاتی بود ۰۰۰ (۳۸) و کنش تکامل مغز و احساس های وابسته آن بر کار و گفتار روشنی روز افزون شعور، قوای تجرد و داور ی به کار و گفتار انگیزش پیوسته نو و روبه تکامل بیشتر دان ۰۰۰ (۳۹) از روی همکاری دستها، عضوهای گفتار و مغز نه تنها در هر فرد بلکه همچنین در گروه، موجود انسانی توانا به انجام دادن کار کرد های بیش از پیش پیچیده و به پایگاه بخشیدن به هستی خود و به رسیدن به آرزوهای بالاتر و بالاتر شد ۰)) (۴۰)

در دید نخست شاید آشکار شود که نظر یه نا یر در ذات خود مادی باشد زیرا تا اندازه یی به کار نیز پیوسته می پیدامیکنند ۰ اما این نظر از نظر انگلس در آن فرق میدارد که این نظر می گوید که گفتار کار را همراهی میکرد در حالیکه انگلس می گوید کار به گفتار هستی بخشید ۰ است ۰ این سخن مشکل خواهد بود که گفت آدمی یازبان نخست پا به هستی گذاشته است ۰ در برابر هر دو به تند یس جدا ناپذیری با هم وابسته و لازم و ملزوم یکدیگر اند ۰

به پرسش منشاء زبان تنها از یک نگاه یعنی کار شاید پاسخ داده شود ۰ از مغز ینش اینک آیا چنین نوع انسان فرض شده اند نیندر قال (انسان اروپایی) ، انسان اورنیسی ، آدم کرو- مانون انسان بلند قامت ، پیدا شده در فرانسه و دیگران شرط های یی را انجام دادند که به رنگ در کاری با زبان وابسته می میداشته باشد ، این نظر شاید به صورت مستقیم حل شود ۰

از مهمترین پدیده این شرط ها کار بود- نخست تهیه و اصلاح تدریجی افزار و سامان آن در پیش گرفته شد ۰ در اینجا ساختن افزار شایسته برای کار و سازش دادن آن به منظور های ویژه زبان را در خود لازم میدید ۰ آدم تنها افزار متنا سبب به یک هدف مورد نظر را ساخته میتواند، اگر او استعداد کنترول فعالیت خود را یکجا بانوع خود داشته باشد ، یعنی با کسی که او میخواهد ارتباط برقرار کند ۰

به منظور کوشیدن در تعریف موضوع در مکان و زمان جایگاه انسان پیدا می‌یافت، ف. انگلس میگوید: ((چندین صد هزار سال پیش در هنگام آبیگ، مگر تا هنوز به صورت قطعی ناقابل تعیین آن دوره تاریخ زمین که زمین شناسان آن را دوره سوم (۴۱) می نامند، بسیار نزدیک به انجام آن یک نژاد ویژه به رنگ و الایانکشاف یافته میمون آدم نما (۴۲) درجایی از منطقه گرم زنده گی میکرد.)) (۴۳)

در یکی از کارهای دیگر خود به نام خاستگاه خانواده دارایی خصوصی و دولت که ما بیش از یک مرتبه به آن روی آورده ایم، ف. انگلس جایگاه هی را که در آن گفتار نمایان شده به رنگ بسیار درست شناسانیده است. او می نویسد:

((انسان هنوز هم در جایگاه اصلی خود می زیست. این جایگاه جنگلها ی گرم یاسا همجوار گرم و خائسه انسان کم از کم و به تندیس نیمه گی با لای درختها بود. این تنها زنده گانی متداوم او را در رو به روشن شدن به چارپایان بزرگ نخچیری (قابل شکار) توضیح می نماید. میوه، جوزها و ریشه ها به رنگ خوراکی به او خدمت میکردند، آفریدن گفتار از جمله پیشرفت های مهم این دوره به شمار میرفت.)) (۴۴)

(یعنی مرحله پایتتر وحشی گری) با ارتباط به مسأله سرچشمه زبان یعنی زبان نخستین به رنگ بسیار کوتاه به یک پرسش بسیار مهم با ید دست زد.

همچون ((نخستین آدم)) و ((نخستین ملت)) پدیده زبان یک چیز خیالی و گمان بیسوده می نماید. در همه حال برای چنین گمانی هم از نگاه تاریخی و هم از نگاه زبان شناسی مقایسه ی گواهی در دست نداریم پندار یک زبان اصلی یگانه (باز سازی شده) (۴۵) (یگانه تخمه زبانی) (۴۶) ساحة ویژه گیمانی شناسی را پیشبینی می نماید که خانه نخستین آدمی را در بردارد. براین نظر هم از نگاه دیرینه ی شناسی و هم از نگاه گیمانی شناسی خرده گیریهای وارد است این روشن است که و اما ندهای آدمی از روزگار کهن قبل تاریخ در تمام بهره ها (قسمت ها) ی کره زمین پیدا شده میتواند. بر علاوه وامانده های سنگواره یی (فوسیلی)، آدم نماهای وابسته به توفان که نزدیک در هر خشکه بزرگ پیدا میشوند همچون شکل های گلاری بین (آدم تندیسان (۴۷)) وابسته به توفان و آدم نوین دانسته شده است. جنگ انداختن

به گمان خانه نخستین و زبان نخستین ماراوادار خواهد کرد تا روزگار این نو میهن پو یی قبل التاریخ را واپس بپوشاند بخش دوره توفان وا گذاریم و از همه کرده احتمال آنرا که این آدم نما هادراین نو میهن پو یی شاید بهر ه گرفته باشند تأسیس کنیم و هم امکان داشتن زبان یعنی زبان فرضی اصلی را برای این آدم نما ها نیز پیش بینی نماییم . اما ازچنین زبانی آگاهی نداریم و اینجا پای امید کم می افتد که دانش تاریخی یا مقایسه یی زبان گاهی در جایگاهی گام بگذارد تا آن را باز یافت کند . پس این زیادشایسته پذیرفتن خواهد بود تا از چندین زبان نخستین (چندین تخمه زبانی) (۴۸) سخن گفت ، از قبیل تند یسهای نخستین هندو - اروپایی ، سامی ، ملایی و زبانهای دیگریکه از یکدیگر قابل اشتقاق نمی باشند .

پندار یگانه تخمه زبانی و چندین تخمه زبانی از ابتدا در ذهن ما با همدیگر چسبیده میباشند و این انکشاف و تکامل زبان رامی گزیند .

در هنگام بحث پرسش آغاز گفتار و رابطه با همی بین زبان و جامعه و موضوعهای زیاد دیگر ، دانشمندان رویه های دیدنی گفتار همزمان کودکان ، زبان دسته های مردمان ابتدایی و دیگران را ارج میدهند، تا مشاهده های به دست آمده را با قدیمی ترین دربر گرفته ها و حقیقت های آشکارتاریخی و انسانی شناسی مقایسه کنند و پس برای آفریدن قیاس هایی به درجه های گونه گونه پذیرفته شدنی و کمالات خود را آماده سازند .

اینجا و به ویژه باید محتاط بود . بسیاری از قبیله های بدوی امروزی نظر به آنچه که انسان نخستین مهمل گوی داشته است پیشرفت بیشتری دارند . این قبیله ها رسم و رواجهای گروهی و گیشی انکشاف یافته دارند ، اینها بزبانی گپ میزنند که با وجود بدوی بودنش به گوش ما خوش آیند است . در مقام مقایسه با پیشینه ترین گفتار آنچه را که می پنداریم ، این زبان به رنگ بسیار والا پیچیده است ، زبانهای مردمان ابتدایی اگر چه از روی ساختمان خود سرگیج کننده اند ولی به گونه شگفتی آمیزی در خور آیفته های جامعه هایی که به آن وابسته اند ، میباشند .

کمک میشود به رنگ احتمالی برداشت چندی را از ساختن آوازی که کهن ترین واژه ها در خود ارا به میدارد ، ولی این برای شناخت نخستین زبان کاری را از پیش برده نمیتواند .

فان گنیکن می اندیشید که برخی از همخوانی آنها که پس از آواز های حنجره ای به دست آمده اند . همخوانی های نزدیک به خود را بیجای کرده اند .

تا آنجا که انکشاف واکه ها در زبان پیشینه در نظر گرفته میشود یک گمان بسیار دلچسپ از جانب ف.ا. بگرادی تیزکو (۱۸۵۹-۱۹۴۱) (۵۹) زبانشناس سر-شناس روس به پیش کشیده شده . او نوشته است .

((نخست از همه واکه های پیشین انکشاف یافت ، پس از آن واکه های میانی نخست تنها واژه های تکجایی هستی داشت پس از آن واژه های دو جایی با آسان سازی های استواری در واژه ها بایک شمار بزرگتر هجا ها نمایان شده))

از زمانه های بسیار دور زبان شناسان چنین خواهی را میدیدند که تمام زبانها را واپس به یک سرچشمه همه گانی پیگیری کنند و نظام آوازی آن را پیدا نمایند . کوشش های رسیدن به این هدف تا اینم پی بر مانده است . گونه گون بودن زبانها در درازای روزگار چنین است که بدو ندر بر گرفته های روشن تاریخی زبانها ی پنج هزار ، هزار یا حتا سه صد سال پیش را نمیدانیم چه گونه بودند بنا بر این دسته بندی آنها هم بسیار زیاد دشوار می نماید .

دشوار یها توسط واقعیتی که گاه شناسی در بر گرفته شده زبانهای وابسته به خانواده های نایک سان در گذشته روزگار خود ناهمگون می نماید ، بیش از پیش برافزوده میشود .

اما دشوار یها هر چه که باشند روان کنجکا و آدمی به ژرفای گذشته بیشتر و بیشتر نفوذ خواهد یافت و با کمک دانشهای دیگر یک پاسخ درست به پرسش سرچشمه زبان به دست خواهد آورد .

(F. M Berezin. Lectures on Linguistics, Moscow: Higher School Publishing House, 1969, pp. 15-22.)

۱- این نوشته از :

• گزارش یافته است

	-۲
'Herodotus	-۳
'psammetichus	-۴
bekos-	-۵
'Plato-5	-۶
'Cratylus-4	-۷
Epicurians -7	-۸
Stoics	-۹
La Societe Linguistique de paris	-۱۰
Wilhelm wudt	-۱۱
'Pseudo-scientific	-۱۲
'imitation	-۱۳
invention	-۱۴
miraculous	-۱۵
'chronological sequence	- ۱۶
phoneic.	-۱۷
gesture	- ۱۸
bow-wow-	- ۱۹
Cook-a-doodle-doo	-۲۰
'cocorico	- ۲۱
cucarecu	- ۲۲
'sing-song	- ۲۳
'chants.	۲۴
doctrine	۲۴

یونانی به معنی	onomatopoeia	از	onomatopoeic	- ۲۵
			((نام سازی))	
'mimic				- ۲۶
Pantomimic.				- ۲۷
Ludwig Noire				۲۸
The part played by Labour		in the transition		- ۲۹
from ape to man.		Moscow, 1952, p.s.		- ۳۰
F; Engels. Op. cit; p. 6				- ۳۱
			Raphael	- ۳۲
			(۱۴۷۳-۱۵۲۰) مهندس و نقاش دوره رنسانس ایتالیا	
			Thorwaldsen	- ۳۳
			این نام را نشنا ختم	
			Paganini	- ۳۴
			(۱۷۸۲-۱۸۴۰) ویلون نواز و تصنیف ساز ایتالیا بی	
modulation				- ۳۵
F. Engels. Op. cit; p;9-11				- ۳۶
ejaculation				- ۳۷
F. Engles. Op. cit. p; 13:				- ۳۸
F. Engels. Op. cit p. 14:				- ۳۹
F. Engels Op. cit, p. 20.				- ۴۰
Tertiary				- ۴۱
anthropoid apes				- ۴۲
F. Engels. The part played by				- ۴۳
Labour in the transition from apeto man,				
Moscow. 1952, p.1;				
K. Marx and F. Engels; Selected				- ۴۴
works in two volumes, Moscow, 1949 V. 2,p. 169.				
Ursprache				- ۴۵
monogenesis of language				- ۴۶

anthraporphs	- ۴۷
polygenesis of language	- ۴۸
ontogeny	- ۴۹
phylogeny	
Van Ginnken	- ۵۱
physiology	- ۵۲
'babbling	- ۵۳
clicks-	- ۵۴
suction	- ۵۵
Hottenton	- ۵۶
Bushman	- ۵۷
melodic	- ۵۸
V. A. Bogorodizky	- ۵۹

نکته

از نی شکر یته ، به مدارا سازند از پیله ، به روزگار ، دیبا ، سازند

آهسته کنی ؟ بکن ، یکی صبر نما کز غوره به روزگار حلوا سازند

(شمس)

عبدالرحمان بلوچ

هم‌نوایی‌های دستوری در زبانهای

دری و بلوچی

عده‌ای که دانشمندان زبان‌شناس پس‌گذرال
ع پرده‌ش، زبان دری و بلوچی را شاخه‌های از
زبان آریائی دانسته‌اند که مربوط به دسته شمال‌غربی میانه
و به گفته دانشمند بلوچی‌شناس "بلوچی خواهر فارسی نیست
و خاله بزرگ آن دشتاید هم خاله زاده بزرگ بلوچی است" (۱)
از آنجاکه زبان بلوچی یکی از زبان‌های آریائی است
و در هر حیث با دری دیگر زبانهای آریائی قرابت و
شباهت زیادی دارد، لذا کمیت گذشته آنچه زبان
دری در امر کتابت با الفبای عربی دارد کم‌تر است در مورد
بلوچی نیز صدق میکند. بعبارت دیگر بلوچی با کجی تفاوت
همان‌طور نوشته میشود که دری را مینویسند. بلوچها نیز

مانند دری زبانان در تلفظ حروف عربی مشکلات دارند.
 بوجهی که تنها حروف مخصوص زبان عربی (ث، ح، ص،
 ض، ط، ظ، ع، ذ) را مانند دری زبانان تلفظ نمیکنند
 بلکه (ع، را، گ)، (خ، را، ه)، (ف، را، پ)
 و (ق، را، ک) تلفظ می نمایند.

ولی آنچه در زمینه مقایسه اصوات و الفاظ دری و
 بومی قابل توجه میباشد اینست که در بومی اصوات و کلماتی
 وجود دارد که زبان دری فاقد آن میباشد و آن عبارت از
 فونیم‌های سه گانه (د، ت، پ) (d, t, p) که علاوه
 بر این نوشتن آنها در کشور عزیزمان افغانستان از حروف
 پشتو (د، ت، پ) و در بوجستان و سایر کشورهای
 که در آنجاها بوجهی شکست دارند از حروف اردو (ط
 ط، ڈ) استفاده بعمل می آید. مگر بنا بر علتی که در
 زبان بومی لغات عربی زیاد متداول است تمام حروف عربی
 با اطلاق در اشکال عربی خود درین زبان نیز استعمال میشوند
 بدین ترتیب گفته می توانیم که در نگارش زبان بومی ۲۶
 حروف ظاهر می شود که جایگزین در کتابت دری (۳۳) حرف
 بکار می رود، و هرگاه بومی را مطابق به تلفظ مردم بوج -
 بنویسیم تعدادی حرفهای بومی که (۲۴) یا (۲۶) تجاوز
 نخواهد کرد.

دانشمندان انگلیسی حروف الفبایی که از آنها به
 اینطرف مصروف پژوهش نه باره زبان بلوچی میباشد -
 الفبای ذیل را برای کتابت زبان بلوچی بنده دانسته است:

ج - j	ا - a
ق } ک } k	آ - ā
م - m	ب - b
ن - n	س } ص } c
و - o	ث
پ - p	د - d
ر - r	ذ - d (d)
ش (š) - r	ی - e
ش - š	ف - f
ت - t	گ - g
ت (t) - t	ح } ه } h
پیش - u	ا - i
و - ū	ی - ī
و - w	

x - خ

z - ز

z̄ - ژ

و Nasalized Vowels (واو‌لهای غنیه‌ی) و *ān* ، *in* ، *ün* ، وی علاوه میدارد که اقسام -
 (ن - n) را می‌توان در کلمات زیر بلوچی ملاحظه کرد:
Karn ، *čung* ، *birinj* ، *Kont* ، *Kond*
 و *Sundük*

در اینجا می‌باید توجه نمود الفبای را دیگر نیز در پیشگام
 و زبان‌شناسان برای کتابت زبان بلوچی در آثارشان -
 نگاشته اند به خوانندگان ارجمند معرفی بداریم

نقشه حروف تهجی توسط میجر گوگر نویسنده گرامر زبان
 بلوچی : ا ، ب ، پ ، ت ، ث ، ج ، ج ، خ ،
 د ، ڈ ، ر ، ژ ، ز ، تر ، س ، ش ، ف ، ک ، گ ،
 ل ، م ، ن ، و ، ه ، ی .

واول‌های کوتاه (Short Vowels) : زیر ، زیر پیش
 واول‌های دراز (Long Vowels) : آ = آپ (آب)
 و = دور ، و = اول ، ی = تیر ، چیل

حروف متحرکون Diphthongs : و = طور

ی = میت ، جید (۶)

عبدالعزیز الجازمی صاحب رساله (بلوچینی زبان) قاعده (۱) در صفحہ دوم اثر خویش میگوید که الفبای بلوچی مانند الفبای عربی بوده که تنها چند حرف بر آن افزوده شده و آن حروف عبارتند از : پ ، ت ، ث ، ج ، د ، ل ، ز ، گ و حروف (ت ، ح ، ح ، ذ ، ص ، ض ، ط ، ظ ، ع ، ع ، ف ، ق) الفبای عربی در زبان بلوچی حدوداً کاربرد کمتر دارد. (۱۰)

نقشه حروف تهجی زبان بلوچی توسط مولوی عزیز محمد ندوی:

ا ، ب ، پ ، ت ، ث ، ج ، ج ، ح ، د ، د ، ذ ، ز ، ژ ، س ، ش ، ص ، ض ، ط ، ظ ، ع ، ع ، ف ، ق ، ک ، گ ، ل ، م ، ن ، و ، ه ، ی ، لے .

بر عقیده این دانشمند حروف ذیل مخصوص زبان بلوچی

میشوند : ا ، ب ، پ ، ت ، ث ، ج ، ج ، د ، د ، ذ ، ز ، ژ ، س ، ش ، ک ، ل

م، ن، و، ه، ع، ی، لے .
 متبانی یا مربوط زبان عربی ویا بہ زبان ہندی ارتباط میگرد
 شہ حرف (ح، ع، ف) کہ در زبان ہدی بہ کثرت مورد
 استعمال دارد، در بلوچی بہ (ھ، گ، پ) تبدیل میشوند (۹)
 و این ہم الفبا مورد کاربرد بہ اثر (مصادر بلوچی)

ا - a	ز - z	ن - n	ا - a
ب - b	ر - r	و - w	آ - i
پ - p	ط - r	ہ - h	ع - u
ت - t	ث - j	ی - y	آ - aa
ث - t	س - s	ل - e	ی زبرخ - ee
ج - j	ش - sh	و زبرخ - و	
چ - ch	خ - gh	کد - θ	
ح - h	ف - f	آو - au	
خ - kh	ک - k	آا - ai	
د - d	گ - g		
د - d	ل - l		
ذ - z	م - m		

درین الفبا از کاربرد حروف (ص، ض، ط، ظ، ق) صرف نظر شده (۱۷)

Gilbertson W. G. M. ردی له برای اولین

مرتبه یک قاموس بلوچی-انگلیسی را در دو جلد بنویس.
طبع کرده است و نت سمبولهای ذیل را برای معنی اصوات
زبان بلوچی وضع و در اثر خویش له آنها استفاده کرده است:

gh - ع	dh - ذ	āa - ا
f - ف	r - ر	b - ب
q - ق	r - د	p - پ
k - ک	z - ز	t - ت
g - گ	zh - ژ	t - ت
l - ل	s - س	th - ث
m - م	sh - ش	j - ج
n - ن	s - ص	ch - چ
w - و	z - ض	h - ه
h - ه	t - ط	kh - خ
y - ی	z - ظ	d - د
	'a - ع	d - د

درین اواخر که جوانان و دانشمندان بلوچ دست به تحقیقات علمی زده اند در پهلوی دیگر کارهای علمی در باره زبان و ادبیات بلوچی نیز آثار زیادی تألیف و به نشر رسانده اند از جمله اثری که توسط عاقل خان سنگل زبان شناس بلوچ و محمد عبدالرحمن به شکل یک گورن آموزش زبان بلوچی در دو جلد (صحنه بازیهای انگلیسی و بلوچی تألیف شده در خورستایش است. ایشان درین اثر در باره زبان بلوچی مطالب خیلی ارزنده و مفید را به شکل علمی آنها بیان داشته که برای محقق و پژوهشگر زبان بلوچی عالی گزیده میباشد. مؤلفان مذکور در کتاب گرانمایه خود برای کتابت زبان بلوچی الگهای ذیل را معرفی کرده اند:

حروف	تلفظ	نام بلوچی
ا	α^*	alp
ب	b	be
پ	p	pe
ت	t	te
ط	T	Te

نام لونی	تلفظ	حروف
Se	S*	ش
jim	j	ج
če	č	چ
he	h	ح
xe	x	خ
dal	d	د
Dal	D	ڈ
zal	ž	ذ
re	r	ر
ɹe	R	ر
ze	z	ز
že	ž	ژ
sin	s	س
šin	š	ش
svad	s	ص
zvad	z	ض
toe	t	ط

نم بويي	تلفظ	حروف
z	z	ظ
dyn	د*	ع
ɣdyn	ɣ	ع
fe	f	ف
kaf*	k*	ق
kaf	k	ك
gaf	g	گ
lam	l	ل
mim	m	م
nun	n	ن
wao	v*	و
he	h*	ه
hamza	* _	ء
guanDe ye	ɣ*	ی
drajě ye	e*	ے

واولها و دیفانگها :

Zaber	z	-
ger	γ	-
peš	w	د
olyp	α	ا
gvan De ⁿ yen	i	ی
vao	u	و
drajen ye	dy	ے
	dy	و

صورت‌بتر این شمولها را با حرف دال زیرا علامت
کردن می‌توانید :

شکل فنی	ملومی
do	د
dy	د,
da	دا
di	دی
dw	د

day دے

de دے

du دُو

dow دَو

(۹) do دو

و در اخیر این بخش می‌رسم به الفبای که در قاموس یافت -
نشانی در کتابت کلمات بلوچی بکار برده شده:

ا، ب، پ، ت، ط، ث، ج، چ، خ
حک، د، ڈ، ڈ، ر، ر، ژ، ژ، س، ش
ع، ف، ک، گ، گ، ل، م، ن -
و، ع، م، ل، (۱۰)

درین الفبا حروف (حک، گ) تفاوت تلفظ

را در لپیله شرقی و غربی نشان میدهند یعنی ک غربی ، -
خ شرقی ، ع شرقی ، گ غربی و (ڈ) برای ض غربی

این بود سخن چند از هم‌گونگی‌ها و تفاوت‌های آوازها در زبانهای دری و بلوچی که به اختصار از آنها تذکر رفت و همچنان معرفی القبا‌های که برای کتابت و به‌شناخت آوردن آوازهای زبان بلوچی تا حال تو-سط دانشمندان مختلف مورد کاربرد قرار گرفته، حالا می‌پردازیم به اصل مقصد و سخن را از هم‌گونگی اسم درین دو زبان آغاز می‌نماییم، به تعقیب آن در دیگر موارد شباهت‌ها و هم‌رنگی‌های این دو زبان کهن سال را با مثال و شواهد مورد دسترس از نظر می‌گذرانیم، و به‌موشکافی‌های زبانشناسی که کار دانشمندان زبانشناس است و ایجاب تحقیق و پژوهش و فرصت بیشتر را می‌کند، نخواهیم پرداخت.

تعریف اسم چنانکه در زبان دری و زبانهای دیگر آریایی است در دستور بلوچی نیز بهمان صورت است. اسما در بلوچی و دری گاهی با اندکی تفاوت دیده میشود که مثال چند از آنها درین جا می‌آوریم:

بلوچی	دری
گوگ	گاو
سرگ	سر
پاد	پای
مات، ماس	مادر
براس - برات	برادر
پس - پت	پدر
دیدگ	دیده
چم	چشم
اتاخ	اتاق

نمونه چند از اسمای که در هر دو زبان از نظر شکل و معنای هم گونه اند .

دری	بلوچی
اشتر	اشتر
مهار	مهار
ده	ده
دست	دست
گردن	گردن
گور	گور
نان	نان
مردم	مردم
گوش	گوش
ابرو	ابرو

در هر دو زبان (دری و بلوچی) اسما به انواع مختلف : اسم عام و خاص ، جامد و مشتق ، ذات و معنی ، معرفه و نکره ، مفرد و جمع و تصیغر و تحبیب تقسیم می شود که در اینجا فقط با آوردن چند مثالی از هر نوع اکتفا می ورزیم .

اسم خاص	اسم عام
د	د
کابل	کتاب
زرنج	درخت
نیمروز	شهر
هرات	قلم
قندهار	
اسم مشتق	اسم جامد

د	د
گفتار	گشتار
کردار	کردار
ب	ب
کوه	گشتار
سنگ	کردار
مرد	

اسم ذات	اسم معنی	اسم معرفه	اسم نکره
د	د	د	د
خانہ	گرم	لوگ	گرم
قلعہ	سرد	کلات	سرد
گل		پہل	
اسم ذات	اسم معنی	اسم معرفه	اسم نکره
د	د	د	د
احمد کتاب راخواند	اسپی سوار بود	احمد کتاباونت	اسپی سوارات
در هر دو زبان (ی) علامه تنگیراست (۱۱)			

مانند زبان دری ، زبان بلوچی هم موث و مذکر ندارد اما بعضی
موجوات موث و مذکر را به ناهای ویژه شان یاد می
کنند :

دری	بلوچی
مادر	ماست ، ماسی
خواهر	گهار
پدر	پت ، پس
برادر	برات ، براس
مرد	مرد
زن	جن
خراس	کروس
لمش	لمش
پاچن	پاچن
مادیان	مادیان
نریان	نریان
و غیر •	(۱۲)

جنس دیگر موجودات بصورت عموم در زبان دری با افزودن کلمات ((نرو ماده)) در اخراسماو در زبان بلوچی با افزایش کلمات ((نرین و ماد گین)) در اول اسما معلوم کرده میشود : (۱۳)

بلوچی	دری
نرین پس	گوسفند نر
نرین بز	بز نر
ماد گین پس	گوسفند ماد •
ماد گین گوگ	گاوماد •
نرین گورگ	بره نر
ماد گین گورگ	بره ماد •
نرین شنگ	بزغاله نر
ماد گین شنگ	بزغاله ماد •

در زبان بلوچی نیز مانند دری بیشتر اسما را به ((آن)) جمع می بندند .

علامه تصیفر و تحبیب در زبان بلوچی ((ك)) است در حالیکه در زبان دری علاوه بر «ك» پسوند های (چه ، وه) هم دیده میشود .

حرف قبل از « ك » تصیفر و تحبیب در زبان بلوچی همیشه مضموم و در زبان دری مفتوح می باشد . مانند

بلوچی	دری
حسنك	حسنك
كریمك	كریمك
زاهگك	بچگك

در هر دو زبان (ك) ساکن می باشد ، کلمه (جان) در هر دو زبان به منظور تحییب بکا ربرده می شود ما نند شیر جان ، فاطمه جان وغیره .

حالات اسم

در جملات ذیل میتوانیم حالات مختلف (فاعلی ، مفعولی ، مضاف و مضاف الیه و ندایی) اسم را مشاهده کنیم .
حالت فاعلی و مفعولی :

دری - کریم کتاب را خواند .

بلوچی - کریم کتابا ونت

در هر دو جمله کریم فاعل و کتاب مفعول می باشد اما علامه مفعول مستقیم که در زبان دری (را) است ، در بلوچی تنها (ا) اخیر این مفهوم را می رساند .
حالت مضاف و مضاف الیه :

اسپ احمد

احمدی اسپ

اینجا در هر دو زبان اسپ مضاف و احمد مضاف الیه می باشد .

تفاوت درین است که در زبان دری اول مضاف و بعداً مضاف الیه ، اما در زبان بلوچی مضاف الیه قبل از مضاف می آید که این حالت در پشتو ، اوستا ، فارسی کهن و بعضی از زبانهای دیگر آر - یایی نیز دیده میشود . (۱۴)

حالت ندای - (او یا ای) کریم نرو (دری)

او کریم مه ره (بلوچی)

در هر دو جمله فوق کریم منادا می باشد .

در جمله های (دری و بلوچی) ذیل کریم مسند الیه است :

دری - کریم آدم غیرتی است .

بلوچی - کریم ننگرین مردی انت .

علاوه بر آنچه در بحث مفرد و جمع گذشت مطابق باین تعریف دستوری که :

اسم جمع ، به صورت مفرد ومعنی جمع باشد . کلماتی مانند جامعه ، اولس ، طایفه پوچ (فوج) قوم و لشکر در هر دو زبان متداولند . عبدا لعزیز الجازمی در رساله (بلوچی زبان قاعده) از سه نوع جمع در زبان بلوچی یاد آور شده :

جمع قلت که علامه آن در زبان بلوچی (وکان) است .
جمع کثرت که علامت آن (آن مثبت آن) و جمع تکسیر که در هر مفرد و در معنی جمع می باشد . (۱۵)

جمع قلت در زبان گفتاری دری زبانان شنیده می شود .
مانند : کتا بکا ، گوسفند کا و غیره علامه آن در دری (کا) می باشد .

چگونگی - صفت و اقسام آن در زبانهای دری و بلوچی :

کلمات : کوچک ، سفید ، سرد ، بزرگ (دری)

گونو ، سپیت ، گرم ، مزن (بلوچی)

صفت نامیده می شود در عبارات :

دری : مرد بزرگ

بلوچی : مزنین مرد نگاه کنید

از مقایسه این دو عبارت در می یابیم که در زبان دری اول مو - صوف و بعد صفت می آید جز گاهی آنها برای تاکید و مبالغه و لسی در بلوچی صفت قبل از مو صوف می آید که درین کار زبان بلوچی با پشتو و دیگر زبانهای آریایی بیشتر یک رنگی نشان میدهد .
دیگر آنکه کسر آخر کلمه موصوف در زبان دری ، در زبان بلوچی به (ین) بدل شده که در آخر صفت می آید . نه در پایان موصوف (۱۶)
در هر دو زبان از نظر جمع بودن موصوف بر صفت تغییری وارد نمی شود و هم از نظر جنس (مو - نث و مذکر) درین دو زبان بر صفت تغییری وارد نشده و کدام علامه خاصی در زمینه وجود ندارد :

دری - بچه خوب

بلوچی - جوانین زاهگ

دری - دختر خوب

بلوچی - جوانین جنک

در هر دو زبان صفت را به انواع ذیل می بینیم :

صفت فاعلی : دری - زننده، خواننده

بلوچی - جنوک ، وانوک (۱۷)

صفت مفعولی : دری - خورده - شکسته

بلوچی - وارته ، پرشته

مانند : قلم شکسته (دری)

پرشتگین کلم (بلوچی)

در صورت ذکر مفعول (۵) اخیر صفت در زبان بلوچی به (گ) بدل می شود و بعد ((ین)) بر آن علاوه می گردد که مفهوم همان

کسره را دارد که در دری بعد از اسم مفعول می آید . (۱۸)

صفت نسبتی : دری - قند هاری ، سیستانی ،

هراتی ، کابلی

بلوچی - قند هاری ، سیستانی

هراتی ، کابلی

در هر دو زبان بشکل واحد استعمال میشود .

در صفات مطلق ، تفضیلی ، و عالی نیز در هر دو زبان قرابت وجود

دارد ملاحظه فرمائید .

صفت مطلق : دری - آدم خوب

بلوچی - جوانین مردم

صفت تفضیلی : دری - کریم ا زاحمد دانا تر

است .

بلوچی - کریم شه احمد سرپدتر

انت .

اینجا پسو ند (تر) با تفاوت تلفظ در هر دو زبان استعمال شده
یعنی دری زبانان آنرا با فتح (ت) و بلوچها با کسر (ت) تلفظ می کنند
بعضی دانشمندان ادعا می کنند که در زبان بلوچی برای صفت عالی
علامه خاصی وجود ندارد ، اما واقعیت امر چنان نیست . شاید این
گروه دانشمندان تنها به یک لهجه زبان بلوچی استناد کرده باشند ، در حالیکه
در بیشتر گویشهای بلوچی مانند زبان دری پسو ند (ترین) را برای
صفت عالی به کار می برند که با کسر (ت) تلفظ می شود . علاوه
بر آنچه ذکر شد در زبان بلوچی مانند زبان دری با افزودن بعضی از
کلمات قبل از صفت مطلق و تفضیلی صفت عالی را می سازند و آن
کلمات در زبان بلوچی عبارت اند از : باز ، درستان ، مچان ،
گردان ، سک و غیره مانند :

بلوچی - ای اسپ شه مچان تر ند (تر) انت .

دری - این اسپ از همه تیز (تر) است .

مآخذ و توضیحات این بخش:

۱ - دایره المعارف اسلام (۱۹۶۰) ج ۱ .

- پیکولین ، بلوچ ، ترجمه دکتور عبدالحکیم هلالی ، مجله آریانا ، ۱۳۶۰ .

- مینورسکی ، حدود العالم . ترجمه میر حسین شاه : کابل ،

۱۳۴۲ .

- دایره المعارف امیریکا نا . ج ۳ ، ۱۹۶۱ .

- خانلری ، زبان شناسی و زبان فارسی ، امیر کبیر ، ۱۳۴۲ .

- گچین ، بلوچی اکادمی ، ج ۱ ، ۱۹۷۸ .

- شیر محمدمری ، بلوچی زبان و ادبی تاریخ ، ۱۹۷۳ .

- Mohammad Abdul Rahman Barker and Aqil Khan Mengal, A course in Balochi language.
Vol. 2, Canada, 1969

-Richard V. Week. Pakistan and growth of a Muslim nation. N. J. D. N. 1964

-Wilber, Donald N. Pakistan its Society its culture. N.H. HRAF. 1964

-Morgenstrie G. Report on a linguistic mission to north-western gndi a. Norway, 1932

۲ - به عقیده دانشمند بلوچ علی اکبر جعفری بلوچی دنیا له پهلوی اشکانی یا ساسانی نیست بلکه وابسته به یک زبان آریایی دیگر است. بلوچی نه تنها در ترکیب مضاف و مضاف الیه از پهلوی کهنتر است بلکه در تلفظ نیز آواهای کهنتری را نگهداشته است. وی علاوه می‌دارد: ((بلوچی مانند درخت کهن سالی است با داشتن تنه نیم خشک و شاخهای ژولیده خود با هر بهار جوانه تازه‌یی بر آن می‌دمد و سرسبزی خود را انگهمیدارد آری شگفت است شگفتگی این (ما م سیاه پستان این زال سیاه ابرو)

میجر موکلر در دیباچه گرامر بلوچی می‌گوید تا جایکه به زبان بلوچی تعلق دارد ما به یقین گفته می‌توانیم که بلوچی شاخه‌یی از زبان آریایی بوده و خواهر پهلوی معلوم می‌شود (...). برای معلومات بیشتر رجوع شود به ((مجله سخن دوره ۱۵، شماره ۲، ص ۱۷۹، گرامر بلوچی، اثر میجر، ای موکلر: ترجمه محمد بیگ بلوچ، ۱۹۷۳))

امروز بلوچها از مرو و سرخس و عشق آباد تا عربستان و از بندر عباس و جیرفت تا سند و پنجاب بادغیس و هرات، سیستان و قندهار پراکنده اند. در هر گوشه از نواحی وسیع، زبان بلوچی با کمی تفاوت تلفظ می‌شود، اما زبان نشناختن بلوچی را بدو لهجه شمالی یا غربی جنوبی یا شرقی تقسیم کرده اند درین نگارش بیشتر از لهجه غربی مثالها آورده شد، زیرا نویسنده خود به همین لهجه سخن می‌گوید و مقایسه لهجه شرقی با دری در آینده بررسی خواهد شد. برای معلومات بیشتر در باره چگونگی های لهجه های بلوچی رجوع شود به:

- جلد دوم، کورس بلوچی به زبان انگلیسی، تالیف محمد عبدالرحمن و عاقل خان.

- زبانهای ایران، ۷۱، ام - ارا نسکی، ماسکو، ۱۹۶۳.
- مجله سخن دوره ۱۵، ۱۳۴۳.

— ولس مجله « بزبان بلوچی » جولای ۱۹۵۶ ، اکتوبر ۱۹۷۹ .
 ۳ — بعضی دانشمندان راعقیده بر آنست که گو یا زبان بلوچی در اثر مجاورت با اقوام شرقی ((پشتو نها ، بر اهو یی ها ، جد گال ها ، سند یها و هند یها)) این کلمات و اصوات را پذیرفته که طبعاً این آوازها در زبان دری وجود ندارد ولی میجر مو کلر اظهار می دارد که این اصوات در اسمای آنزمان نیز دیده میشود که بلوچها به سلسله مهاجرتها ی خود هنوز به مکران وارد نشده بودند ممکن این آوازها از کدام زبان شام و یا کردستان وارد زبان بلوچی شده باشد .

هکذا (و) معدوله که در دری تلفظ نمی شود در زبان بلوچی تلفظ میگردد مثل خواند که در بلوچی در ابتدا ((خوانت ، بود و چون (خ) در بلوچی (ه) تلفظ میشود این کلمه در اول (هوانت) و بعدا به (وانت) تغییر یافت .

۴ — مو کلر ، گرامر بلوچی . ترجمه محمد بیگ بلوچ ، ۱۹۷۳ .
 ۵ — عبد العزیز الجازمی ، بلوچی زبانی قاعده . دایره المعارف اسلام ، آسیا آباد تمپ ، مکران ، بلوچستان . ب ت

۶ — بلوچی معلم . اثر مولوی خیر محمد ندوی ، کراچی ، ۱۹۸۱
 ۷ — بلوچی کارگو نگ . تالیف میر نصیر خان احمد زی ، بلوچی

اکادمی ۱۹۷۵ .

۸ — M.G.W. Gilbertson. English-Balochi colloquial Dictionary. Vol., 1925.

۹ — کورس بلوچی به زبان انگلیسی ، جلد دوم ، کانادا ، ۱۹۶۹ .

۱۰ — اشفاق احمد ، هفت زبانی لغت ، مرکز اردو بورڈ گلبرک لاهور ، ۱۹۷۴ .

۱۱ — در زبان بلوچی برای معرفه علامه خاص وجود ندارد اما (الف) مفعولی در آخر اسمای جمع و مفرد مفهوم معرفه را نیز می رساند .

- ۱۲ - شکل اسمای پت ، مات ، برات در او ستا پتا ، ماتا و براتا و فعلا در بلو چی غر بی پس براس و ماس نیز عام است .
- ۱۳ - در زبان دری کلمات (نروماده) گاه در اول اسم نیز آید . مانند: نرگاو ماده گاو وغیره .
- ۱۴ - علامت اضافت در زبان بلو چی در اسمای مفرد (ی) ملینه و در جمع (ی) معروفی باشد .
- ۱۵ - رجوع شود به (بلو چی زبانی قاعده تالیف عبدالعزیز - الجازمی ، دایرة المعارف الاسلامیه ، آسیا آباد ، مکران) بلو چستان . ب . ت .
- ۱۶ - نگاه کنید به مجله سخن شماره ۲ ، سال ۱۳۴۳ ، مقاله استاد علی اکبر جعفری
- ۱۷ - این (ك) صفت فاعلی همان الف است که در او ستا, aka aka و در پهلوی ae خوانده میشود . (مجله سخن) .
- ۱۸ - تبدیلی (ه) به (گ) ، (غ) به (گ) ، (ح) به (ه) در اکثر لهجه های پهلوی دیده میشود و از همین سبب نظر به گفته بعضی دانشمندان در القبا ی پهلوی برای (پ ، ف) يك حرف و برای (ا ، خ ، ه) نیز يك نشانه می بینیم .

پوهاند دوكتور زيار

مختصری پيراسون وجه تسمیه خراسان

آسمان ويا سرزمين آفتاب

(در روشنی پژ و هس های زبا نشناسی نوین)

خراسان از نگاه جغرافياي تاريخي نامي بود كه با انلك تغيير به كشور باستاني ما اطلاق ميشده و اين خود جانشين نام ميهن عزيز ما ، آريانا و يا آريانا و يجه ((سرزمين آريا بيان)) بود هاست كه امروز علاوه بر افغانستان و ايران قسمت هايي از ماوراء كسپين ، تركستانهاي شوروي و چيني وماوراء مرزهاي شرقي و جنوبي كشور ما را در بر ميگيرد . آرياناويجه ازنگاه ما حل سه گانه تاريخي زبانهاي آريايي به دوره ويدي و استايي بين يكهزار و پنجاه سال تا دو صد سال ق.م.م. بقت داشته است چه در همين مقطع زمان زبانهاي باستاني ويدي ، اوستا ، پارسي يافرس قديم ميدي و سكيتهي در حصص مختلف يعني ويدي يا هندي باستان در هند ، اوستا در باختر و پارسي در پوزيا (پارس) ، ميدي و سكيتهي در شمال تكلم ميشد . بعد از آنكه دوره ميانه السنه ، آنهم السنه هند و

آریایی آغاز میگردد. پارس میانه (پهلوی) در پارس، کوشانی یا باخت، پارتی، سغدی و خوارزمی در شمال، جای پارس باستان، اوستا، میدی و سیکتی را میگیرد، نام آریانا و آریانا و یجه و غیره مشتقات نیز از متون و خاطره ها بدرمیشود، تنها نام ایران شمر که شکل قدیمش ایران شمسرو قدیمترش ایرانشتر بوده و مترادف همان آریانا و یجه (سرزمین آریاییان) شمرده میشود، به حیث یک نام جغرافیایی غالباً در متون پهلوی به کار رفته و مصداق مشخص نداشت، به عباره دیگر، به کدام کشور و یا ساحه مشخص جغرافیایی و سیاسی اطلاق نمیشد. تا که با ظهور دین اسلام دوره نوین السنه آریایی آغاز یافته و قسمتی اعظم کشور ما به نام خراسان مسمی گردید و بالاخره در عهد سدوزایی ها نام ((افغانستان)) جاگزین آن شد.

راجع به اینکه خراسان در ارتباط با مدلول خویش با نام سلفش ((آریانا)) و خلفش ((افغانستان)) تا چه حد معادلت داشت، موضوعیست قابل بحث در نزد مورخین و جغرافیادانان (۱) ولی به مثابه یک واژه باستانی زبان لازم میدانیم تا آنرا از نگاه زبانشناسی معاصر بررسی نمود و در زمینه به رد آن همه بررسی های غیر علمی که غالباً صبغه عنعنوی و شاعرانه را داشته است، بپردازیم باز هم دلچسپ مینماید که عهدی از فرهنگ نگاران و سخنسرایان ادب دری با این نکته پی برده اند که واژه ((خراسان)) معنی «مشرق» یا مطلع الشمس و ((کشور آفتاب)) را داشته

(۱) به ارتباط این مطلب به مقاله پوهاند حبیبی رجوع شود:

خراسان در تاریخ و ادب، شماره اول سال اول مجله خراسان.

است. چنانچه بزرگ علومی و یونکر در فر هنگ در ی - آلمان معنی
اولی را تایید نموده است و شعرای ما نند فخر الدین گر گانی حتی
تقریباً مطابق اتمو لژی علمی امروزی به وجه تسمیه آن پرداخته
است، وی گوید:

خوشا جا یا برو بو م خراسان

درو باش و جهان را می خور، آسان

زبان پهلوئی هر کوشناسد

خراسان آن بود کز وی خور آسد

خور آسد پهلوئی باشد خور آید

عراق و پارس را خورز و بر آید

خور آسان را برد معنی خور آیان

کجا از وی خور آید سوی ایران

همچنان رود کی مفهوم مشرق و مشرق زمین آنرا چنین تا یسد

میدارد:

مهر دیدم بامداد آن چون بتافت

از خراسان سوی خا و رمی شتافت

شهاب تر شیزی گوید:

خراسان خاص خورشید است و خورشید است خفاشی

در آن کشور که این خورشید گردون آشیان آمد

(دبیر سیاقی ص ۱۳۴، ۱۴۰)

کسای مروزی هم در زمینه اشعاری دارد:

آس شد م زیر آسیای زمانه

نیسته خواه هم شدن همی به کرانه

زاد همی ساز و شغل خویش همی پز

چند پزی شغل نای و شغل چغانه

آسمان آسیای گبر داناست

آسمان آس مان کندهز مان

از مقاله « ایران در شاهنامه » به قلم دوکتور جاوید -
 عرفان شماره یازدهم و دوازدهم (۱۳۶۱) دوکتور جاوید به حواله
 کریستن سن مینویسد که کلمه خراسان از زبان پهلوی ساسا -
 نی در مورد کوشانیها یعنی افغانستان استعمال شده و بنویفا -
 سیو Bonifacio آنرا با ستند قول جغرافیا دانهای
 عرب ((کشور خورشید)) خوانده است .

ولی آنچه ((خراسان)) به مثابه ترکیبی ازخر (خور، آفتاب)
 و سان مورد بررسی اتمولوژیکی قرار داشته باشد و آنهم جزء
 دوم آن در هیچ یکی از منابع دخی و خارجی سراغی نداریم،
 بلکه تنها جزء اول به حیث کلمه زنده در متون ادبی چه بطور
 مستقل و چه بطور اساسی از یک کلمه مثلاً در ((خورشید)) به
 همه واضح بوده و از طرف همگان به معنی ((آفتاب)) شناخته شده
 است . ولی در شناخت جزء دوم که واقعاً یک ارکاییزم دوران
 پارسی باستان بشمار میرود، خطاها و لغزشهایی صورت
 گرفته است . چنانچه به حواله استاد جاوید دانشمند هندی
 «انوالا» ریشه فعل « سائی» را در ترکیب خراسان به معنای
 ((جلوس کردن، آرام کردن و استراحت کردن)) آورد جمعیاً به
 مفهوم ((مسند الشمس)) . مثلاً در آسایش، آسان و غیره ولی نباید
 فراموش کرد که ((آسان)) در زبانهای آریایی باستان کاملاً
 واضح بوده معنای نخستین و اصلی آن ((سنگ)) و دو می یا مجازی

آن ((آسمان)) و غیره میباشند که حتی در دری امروز در واژه های آسیا ، آسیاب ، آس (سنگک فسان) ، دستاس ، آسیا گرد (چرخ آسیا) ، سیا گرد غور بنده از همین ردیف است ، (به قول بیرنگ) یکی از سنگهای آسیان نیز آسما نه نامیده میشود آسیا نه (چرخ چاقو تیز کن) و خود کلمه آسمان زنده باقیمانده و کلمه « سنگ » نیز از آن بعد چندان نماند. چه که غالباً در بسیاری از واژه های دری و پشتو (ن) را (د) و (گ) دنبال میکنند و نیز بسیاری احتمال دارد که کلمه (آسان) که دو کتور جاوید آنرا به جزء دوم خراسان به نحوی از انحا یعنی به معنی (سهل) ارتباط میدهد ، مشتقی باشد از ((سان)) به معنای ((سنگ)) و ((ا -)) به مثابه (الفه نیگتیوم) یا (الف نفی) یعنی آنچه مخالف سنگ یا سختی مانند سنگ قرار دارد . ولی آسمان منسوب به آس «سنگ» است علت این که چرا پارسیان آسمان را به ((سنگ)) تعبیر کرده اند همانا بر داشت افسانه ای و میتولوژی آنان از آسمان میباشند چنانچه هنوز از این ذهنیت وجود دارد که هر یکی از هفت آسمان از مواد علحله ای ساخته شده است اولی آن که بالای کره خاکی ما قرار دارد از سنگ و دومی آن که بالای آن قرار دارد از نقره و به همین ترتیب تا هفتم از فلزات قیمتی دیگری بوجود آمده است .

به منظور شناخت هر چه دقیقتر اتمولوژی جزء دوم واژه « خراسان » ریشه - آسان به معنی سنگ و یا بعباره دیگر ((آسمان)) را در زبانهای مختلف آریایی و برخی دیگر زبانهای هند و اروپایی بررسی مینماییم .

- ar. (عربی) : *asman* - آسمان (عربی) : *asman* (اربابی) ;
- ap. (پارسی باستان) : *asan* - *assanga* - سنگ (مدرک) ;
- بریش (مدرک) *asman* در عین زبان ، معقول بی درسط و آن
- asmān-ām* که شکل بود آن توأم ، اشتباه *asmān-ām* نیز ثبت گردیده است .
- aw. (آوستا) : *asman* - (مدرک) ؛ سنگ ، آسمان
- az. (پهلوی باستان) : *asman* - (مدرک) ؛ سنگ ، سنگ ، آسمان
- gr. (یونانی باستان) : *ἀσμήν* (*akmōn*) ؛ سنگ آسمان
- lit. (لیتوانی) : *asmen-s* (جمع مدرک) ؛ (بار هوسر ص ۱۰۷) ؛
- np. (پارسی میانه) : *asmān, āsmā, semān* ؛
- phl. (پارسی میانه یا پهلوی) : *asmān* ؛ آسمان
- kurd. (کردی) : *asmān, āsimūn, asmūn* ؛ آسمان
- bel. (بلوچی) : *āz mān* ؛ آسمان
- afg. (پشتو) : *asman* ؛ آسمان (البته اول غایب کلن فتور (تو میگو) *asman*) ؛ (پشتو) [واژه *ask* پشتو معنی بلند آسمان که استادمورکن سبزی آنرا به شکل *ask* و *ask* (h) ضبط کرده و معادل آوستایی آنرا *uskat* (حالت معقول منه) و معادل پهلوی آنرا *ask* ، *ask* ، *ask* ، و نیز *ASK* نام دهی در نزدیکی داموند در زمینگی ارتباط نداشت است ، شاید با واژه آسمان که در امثال و گویشی مشرقی نداشتند باشد]
- (واژه آوستایی) : *asma* ؛ (سنگی میخی) *asma* , *munj* , *sangl.* ؛
- (واژه قرصی) : *asmān* ؛ (دهی بزرگ کوی نوشه) *asmān* , *sar.* , *wāx.* , *šug.* ؛ (مجردن جدول ص ۸) .

بهمان باره خنجر (ص ۱۰۷) واژه سنگ را در جای دیگر در کتاب خود چنین برمی -
نموده و بار هم آنرا - آسمان از بنا طبعیده هر :

ap. (پارسی باستان) : apaⁿga (مذکر) سنگ (p=ss) , سنگ - سنگین
apaⁿgaina - سنگین (صفت نرث)

[شکل جمع حالت نامی paⁿgainiya در آن بر وجود آمده است .]
مفرد مفعول به واسطه و آن apaⁿganam ضبط شده است که احتمال اشتباه را دارد .

as. (ارست) : asanga - سنگ
[رایتت (ص ۴۲۳) بهیوی asman-asana (مذکر) - معنای سنگ
و آسمان ضبط کرده است .]

Sogd. (سوغدی) : Sng , سنگ
mp., np. : Sang سنگ (نامی بیابان)
معادل صفت سنگین Sangin نامی ایرانی نو در فارسی میانه
سنگین Sangin بوده با - asani (پشتانی) (مذکر) آستان
که معنای (صاعقه) را دارد ، معادلت پیدا میکنند .

محمد تقی در " میثاق خرد " - واژه اسمی بهیوی (۶) ص ۳۲ معادل بهیوی آسمان را
درین شکل ضبط کرده است :
asmān : sm'n

asmān
معادل از نزد آن
سنگی (ص ۱۲) در بیشتر بیوی آلف آغازین کوتاه ضبط کرده و وارثت فوق را
درین شکل گرفته . درین شکل [asmān | sm'n | M, N | asmān]

آسمان : جنت و قزاق آنرا (ص ۱۲۳) سپهر spihr نیز نموده است

نکته دیگری دیگر اینست که «سنگ» علاوه بر اشتراک در معنی با «سنگ» در برخی از زبانهای هندواروپایی از جمله آریایی؛ «ماله» [چونکه بره آت کتاروزی برای - هموار کردن کشتزار]، سنگ فشان و اسفال آن نیز وجه مشترک دارد،
 بعبارة دیگر همین کلمه در معنی همانندگی بر یکدیگر افتد است و دلیل این وجه اشتراک شاید ازین جهت باشد که در قدیم آلودگی را از سنگ میشاختند. بنابراین شاید که نیز را آریایی میگفتیم:

- ماله : asojnae (آوستایی) oss.
- سنگ (سنگ) بجز چاقوزنک āsyāne, سنگ فشان ās (آریایی) np.
- عمان دار. آس آس آریاب. و سانس نوچین در لب بشار میرد.
- سنگ asan (آوستایی) aw.
- سنگ āsan, آسان āsanī (هندی آریایی) ai.
- سنگ āzīn, آزیان āzīn (ایرانی باستان) gr.
- سنگ occa (لاتین) lat.
- سنگ egida (آوستایی) ahd.
- سنگ aketes (آوستایی) aruss.
- سنگ آری - ak * (آریایی) : ocet, oged (آریایی)

(تالیف: انجمن ترجمه آثار آریایی ص ۷۷-۷۶)؛

چند مثال در صفحہ قبل نیز دیده شود

فهرست ماخذ

- ۱ - دوكتور جاويد : ايران در شاهنامه مجله عرفان دلو و حوت ۱۳۶۱ .
- ۲ - دبیر سیا قی : پیش آهنگان شعر فارسی تهران ۱۳۵۱ .
3. B.I. Abaev: gstoriko Etinologiskii slovar Osetinskavo yazika. Maskgva 1958.
4. W. Brandensin M. Mayrhofer: Handbuch des Alipersischen otto Harrassowitz, wiesbaden 1964.
5. Junker-Alavi: Persisch -Deutsches worterbuch. Veb verlag Enzyklopadie, Leipzig 1968.
6. D.N. Mackenzie: A Concise Pahlavi Dictionary. Landon oxford University press 1971.
7. G. Morgenstierne: An Etymological vocabulary of pashto. Oslo: I kom hos Jacob Dubwad, 1927.
8. H. Paul: Grundriss der Altpersischen Etymologie. strassburg verlag K.J. Trubner 1898.
9. H. Richelt: Awestisches Elementarbuch karl winter. Universtitatsverlag. Heideberg 1967.
10. A.Tafazzoli: Glossary of Menogtxrad Jranian Culture foundation "63" 1969.
- احمد تفضلی : واژه نامه های پهلوی (۶) واژه نامه مینوی خرد از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۶۳ چا پخانه زر تهران ۱۳۴۸ .

پوهانده دکتور جلال الدین صدیقی

بازتاب اندیشه‌های نظام غیر قبیلوی

در شاهنامه فردوسی و مقایسه آن با اندیشه‌های نظام قبیلوی

کشور عزیز ما با موقعیت خاص جغرافیایی، سیاسی و اقتصادی و اجتماعی که داشته، در طول تاریخ، هسته مرکزی تحولات اجتماعی منطقه وسیعی را تشکیل می‌داده است. در این منطقه زمینه گسترش ارزش‌های اجتماعی گونه‌گون و رشد تکاملی جوامع انسانی و یا برعکس رکود ارزش‌های اجتماعی و تکاملی پهلوی به پهلوی هم وجود داشته است.

در روزگار آن کهن‌کشور ما در حدود خیلی وسیعی قرار گرفته بود که بنام فلات آریانا یا فلات ایران یاد می‌شود. وجود اوضاع جوی و محیطی متفاوت در فلات مذکور زمینه رشد و نمو همه‌گونه تولیدات کشاورزی را مساعد می‌ساخت که اقوام و باشندگان آن بدون قید و قیود می‌توانستند در سر تا سر این فلات بزرگ به اسکان و بود و باش بپردازند.

نخستین تودهٔ بزرگی از مردم باستانی آریایی، از جنوب دشت‌های روسیه و آسیای مرکزی به قصد انتخاب ماوی و مسکن که به مهاجرت پرداختند، کشور ما را گرفتند و اشغال کردند. تاریخ شروع این مهاجرت‌ها به درستی معلوم نیست. زیرا با شرایط محیطی و چگونگی موقعیت جغرافیایی و نبودن راه‌های ارتباطی منظم و هموار در آن روزگار، یقیناً آغاز این مهاجرت‌ها تا گسترش مردم آریایی در سراسر فلات آریانا باید مدت مدیدی را دربر گرفته باشد. اما آنچه قابل تخمین است اینست که اقوام آریایی بعد از قرن‌ها توانستند دولت آریایی را تشکیل دهند. معیناً از آنجا بیکه در کشورهای آسیایی در پهلوی تشکیلات پیشرفته مدنی سیاسی و اداری و ارزش‌های والای اجتماعی، همواره تنظیمات ابتدایی و بدوی بنا بر وجود کوهستانها و بیابان‌های وسیع و کویرهای بیکران پیرامون مناطق آبادان و شهری، وجود داشته است، دو نوع نظام اجتماعی و مردمی ادامه یافته که در اینجا این دو نظام اجتماعی باهمه ارزش‌های مسلط آن زیر عنوان ارزش‌ها و اندیشه‌های نظام غیرقبیلوی اسکان یافته در شاهنامه و مقایسه آن با اندیشه‌های نظام قبیلوی به استناد دیگر مدارک و اسناد اصیل مورد بررسی و پژوهش همه جا - نبه و کلی قرار گرفته است.

در دوره بیکه شاهنامه دوسی وجود آمده، از نظر بافت اجتماعی دوره‌ی بی بوده است که د و گروه مردم می زیسته اند. دسته‌ی بی بودند که می خواستند به ارزش‌های گذشته در نظام اجتماعی غیر قبیلوی و نظام متمرکز فیودالی ارج گذاشته، و برای مردم خود هویت مستقل تکاملی و فرهنگی و مدنی جداگانه بوجود بیاورند. در برابر اینان گروهی بودند که سخت به عرب و عربیت علاقمند بوده و با توسل به دین اسلام و ارزش‌های عربی مخالف هرگونه یادکردارزش‌های کهن‌شده بودند. اینان هرچیز مربوط به ما قبل اسلام خراسان را بدمی دانستند و اقامه جشن‌نوو-

روز و مهرگان و سده را مخالف دین می شمردند. این را می گفتند ((رسم گبرگان را زنده کردن)) است.

در این زمان بود که فردوسی از بطن خراسان زمین بر خاست و داستانی تکاملی و ارزش های نظام خیلی نیرومند فیودالیستی متمرکز غیر قبیلوی را به نظم آورد و بدین ترتیب ما را به عمق مطالبی کشاند که موجب برتری جویی فرهنگی، مدنی، اجتماعی و سیاسی مردم غیر قبیلوی بر مردم قبیلوی شد.

چنانکه میدانیم هجوم اعراب، همراه بود با مهاجرت قبایل عربی به نواحی مختلف وطن ما، که این قبایل برای خود از نظر سیاسی و اداری نیز امیری داشته اند، و کلان شونده یی، و چون از نظر نظام زمین داری و دهقانان در یک مرحله عقب افتاده تری قرار داشتند بناچار در بیا با آنها میزیستند و از مردم زمین دار و دهقان پیشه و بالاخره ارزش های اجتماعی نظام غیر قبیلوی فاصله می گرفتند و معمولاً به مالدار و خیمه نشینی و زندگانی بیا با نی که همان نحوه زندگانی عربستان نشان بوده است تمایل داشتند این مطلب را صاحب حدود العالم در باره گوزگانان تذکر داده است. آنجا که گوید: ((اندر بیا با نی این شهر مقدار بیست هزار مرد است عرب، مردمانی با گوسپندان و شتران بسیار، و امیرشان از حضرت ملک گوزگانان رود و صدقات بدود هند و این عرب توانگرتر انداز همه عرب کی اندر خراسان اند پراگنده بهر جای)) . (۱)

بدین ترتیب حلقه های فرهنگی جامعه ما در روزگار فردوسی که به ارزش های انسانی و سرتاسری اسلامی به دیده احترام عمیق می نگریستند و آنها را چمی گذاشتند، از نزدیک به مردمی که خود را از نگاه دینی به اسلام مرتبط می ساختند ولی امتیازات

(۱) ناصر خسرو در سفرنامه خود به قبایلی از عرب بر خورد که شیر شتر و گوشت سوسما می خوردند.

نژادی مطالبه می نمودند ، آشناسده و چون آنان را از نظر ارزشهای اجتماعی در مرحله‌ی ابتدایی تری یافتند ، در پی آن شدند تا مسایل فرهنگی ، مدنی و اجتماعی مردم با فرهنگ سر تا سری و غنی گذشته‌شان را مطرح کرده و مفاخر ارزش‌های نظام غیر قبیلوی و نسبتاً تکامل یافته تر دیرین‌شان را تدوین نمایند که شاهنامه فردوسی نیز در نتیجه ایجاد چنین تضاددی و برخوردی منظوم شد که میان دو ارزش اجتماعی متفاوت نظام غیر قبیلوی و نظام قبیلوی وجود داشت . زیرا عهد فردوسی عهدی بود بانظام بسیار نیر و منفی‌بودالی متمرکز غیر قبیلوی و اسکان یافته که نویسندگان از احساس ژرف هنری و ادبی برخوردار بودند ادبیات درمی با همه ظرفیت‌والای ادبی و علمی اش چنان‌مورد توجه قرار گرفته بود که نویسندگان و شعرای آن توانستند شکل‌های خشن و ساده‌افسانه‌های تاریخی نظام‌های پیشین را به صورت بسیار دلنشین و قابل پذیرش توده‌های وسیع مردم تنظیم و تدوین کنند .

فردوسی تضاد میان دو نظام غیر قبیلوی و قبیلوی را که از همان برخورد قبایل عرب بانظام فیودالی متمرکز خراسان زمین‌نشأت نمود در ابیات شهنامه چنین به نظم در آورد :

(۱) ز شیر شترخوردن و سوسمار

عرب را بجایی رسیده‌است کار

که تاج کیان را کنده‌آرزو

تفو با دبر چرخ گردون تفو

شما را بدیده درون شرم نیست

ز راه و خرد ، مهر و آزر م نیست

بدین چهر و این مهر و این رای و خوی

همی تخت و تاج آیدت ، آرزوی . (۲)

بهر حال فردوسی در شاهنامه زبانی درستی سر تا سری خراسان

زمین را که هنوز و یژگی سراسری اش پا برجا و جاویدانی

باقی مانده است ، زنده کرد و بر استواری و متانت مرد می آن
افزود . فردوسی گوید :

جهان کرده ام از سخن چون بهشت
ازین بیش تخم سخن کس نکشت

بسی رنج بردم بدین سالسی
عجم زنده کردم بدین پارسی

چنان نامداران و گرانگشان
که دادم یکا یک ازیشان نشان

همه مرده از روزگار دراز
شد از گفت من نامشان زنده باز

منم عیسی آن مردگان را کنون
روانشان به مینو شده رهنمون

بنسای آبداد گرد ددخواب
ز باران و از تابش آفتاب

پی افگندم از نظم کاخی بلند
که از باد و باران نیابد گزند

بدین نامه بر عمرها بگذرد
بخواند هر آن کس که دا ردخورد . (۳)

فردوسی در ایضاح نظام غیرقبیلوی به اصل تکامل رجوع کرده
و بدین گونه سیر تکامل جوامع بشری را روشن ساخته است :

نخستین یکی گوهرآمد به چنگ
بدانش ز آهن جدا کرد سنگ

سرما یه کرد آهن آگون
که زان سنگ خارا کشیدش برون

چو این کرده شد چاره آب ساخت
ز دریا بر آورد و هامون نواخت

به جوی و برو د آب راه کرد
بفریبی رنج کوتاه کرد

چو آگاه مردم بر آن برفزود
 پر اگندن تخم و کشت و درود
 از آن پیش کا یین کا رها شد بسیج
 نبد خورد نیها جز ازمیوه هیچ
 همه کار مردم نبود ی ببرگ
 که پوشید نیشا ن همه بود برگ

از بوجود آمدن آتش و پرستش آن چنانکه از شاهنامه فردوسی
 بر میاید گو یا همینکه انسا نها در دوران کهن بایدید طبعیت برمی
 خوردند که منبع خیر و برکت می بود ، ولی از درك چگو نگی حدوث
 آن به شکل علمی و منطقی عا جز می آمدند ، آن پدیده را پرستش
 می کردند . حادثه بوجود آمدن آتش چنین بود که روزی شاه در
 کوه ماری دید و سنگی بسویش پرتاب کرد ، که سنگ بزرگ باسنگ
 خردی اصابت نمود و از آن آتش هویدا گشت ، فردوسی گوید :

بر آمد به سنگ گرا ن سنگ خرد
 هم آن و هم این سنگ بشکست خرد
 فروغی پدید آمد از هر دوسنگ
 دل سنگ گشت از فروغ آذر نگ

نشد ما ر کشته و لیکن زراز
 پدید آمد آتش از آن سنگ باز
 هر آن کس که بر سنگ آهن زدی
 از او روشنایی پدید آمدی
 این کشف انسان ، و جد و سرور خاصی ایجاد کرد و پر-
 ستش آتش مورد تأکید قرار گرفت :

جها ندا ر پیشس جها ن آفرین
 نیایش همی کرد و خواند آفرین
 بگفتا فروغی است این ، ایزدی
 پرستید با ید اگـر بخردی

بدان که بدی آتش خوبرنک
 چو مرتا زیان را ست محراب سنگ (۴)
 فردوسی جشن سده را محصول اختراع آتش میداند :
 شب آمد بر افر وخت آتش چو کوه
 همان شاه در گرد او باگرد و
 یکی جشن کرد آن شب و باده خورد
 سده نام آن جشن فرخنده کرد
 ز هوشنگ ما ند این سده یادگار
 بسی باد چون او دگر شهریار
 کز آباد کردن جهان شاد کرد
 جها نی به نیکی ازو یاد کرد . (۵)
 با پیدا پیش آهن دیگر آلات و افزار و اصناف نیز به میان آمده ،
 پیشرفت کرد :
 به فرکی نرم کرد آهنها
 چو خود و رزه کرد و چون جو شنا
 چو خفتان و چگون درع و برگستوان
 همه کرد پیدا بر و شن روان
 بدین اندرون سال پنجاه رنج
 ببرد و از این چند بنهاد گنج
 دگر پنجاه اندیشه جامه کرد
 که پوشند هنگام بزم و ببرد
 زکتان و ابریشم و موی و قز
 قصب کرد پر مایه دیبا و خز
 بیا موختشان رشتن و تافتن
 بتار اندرون پود را بافتن
 چو شد بافته شستن و دوختن
 گرفتند از او یکسر آموختن . (۶)

بازتاب اصل لیاقت در جامعه‌ی با نظام غیر قبیله‌ی

تاریخ نشان می‌دهد که اصل لیاقت و تخصص در تمام اعصار و قرون متمادی پیشین کلید پیشرفت و ترقی و شگوفایی جوامع انسانی شمرده می‌شده و راه حل همه مشکلات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بدان منتهی می‌شده است. این اصل لیاقت در جوامع قبیله‌ی روی اساساتی و در جامعه اسکان یافته متکاملتر غیر قبیله‌ی بر مبنای والای استوار بوده و هست، بدین گونه که در جوامع با نظام قبیله‌ی برای تخصص‌ها و حرفه‌ها و پیشه‌های مدنی و عمرانی و صنعتی از سوی سران قبایل نوع تحقیر و توهمین بوجود می‌آید. چنانچه چنگیزیان و امثال آنها که بیشتر به نظام قبیله‌ی و ارزش‌های بدوی و ابتدایی و راکد قبیله‌ی خود متکی بودند، همینکه به تشکیل دولت و امپراتوری دست یافتند در آغاز ((پیشه‌های عمرانی و مدنی... و زراعت و صنعت‌گری را با نظر تحقیر و توهمین می‌نگریستند و اصولاً کارهای مدنی و عمرانی را از مختصات اقوام اسیر (اقوام اسکان یافته غیر قبیله‌ی که به مرحله متکاملی نسبت به مردم قبیله‌ی دست یافته بودند) و زیر دست خود می‌شمردند، حتی نویسنده‌ی و علم و دانش را نیز در همان ردیف قرار میدادند، (((۷) و غالباً قبیله‌ی کلا بر اصل همبستگی و یآوری قبیله‌ی تأکید میدارد و زمامداران خویش را بر مبنای همبستگی خوئی و ایلی بر می‌گزینند. اصلی که این خلدون آنرا مردود می‌شمارد و آنرا خلی می‌داند به علم و فضیلت. یعنی اصل نظام غیر قبیله‌ی مبتنی بر لیاقت و کفایت و تخصص و صحتمند بودن افراد مسؤول با فرهنگ و با تمدن آن را ترجیح می‌دهد. (۸)

از بررسی و ملاحظه ابیات شاهنامه بخوبی می‌توان دریافت که جو و فضای تربیتی در روزگار کهن چنان تشویق‌کننده و مر-

غوب بوده است که فردوسی را واداشته است تا بر تمام این ارزش های اجتماعی و آموزشی تأکید کرده و بر آنها تفاخر کند. به قول فردوسی در نظام اجتماعی کهن که دولت متمرکز فیودالی و غیر-قبیلوی برقرار بوده است به اصل لیاقت توجه شده، از اصل نژادگرایی، قبیله پروری و دیگر امتیازات ناجایز و تبعیضات دوری گزیده می‌شود. فردوسی گوید:

ز دا نا پیر سید پس دادگر

که فر هنگک بهتر بو دیا گهر؟

چنین داد پا سخ بد ورهنمون

که فر هنگک باشد ز گو هر فرزون

که فر هنگک آرایش جان بود

ز گو هر سخن گفتن آسان بود

گهر بی هنر زار و خوا راست و سست

به فر هنگک باشد روان تندرست . (۹)

* * *

هنر بهتر از گو هر نامدا ر

هنر مند را گو هر آید بکار

دگر گفت مسرد فرا و ا نهنر

بکوشد که چهره نپوشد بزر

هنر بهتر از گفتن نابکار

که گیرد تو را مسرد دا ننده خوار

جوان با هنر سخست نا خوش بود

و گر چند فرزند آرش بود . (۱۰)

حتی در جنگ نیز، سالار با دشمنان یسته باشد و لیاقت داشته

باشد:

چو سالار شایسته باشد به جنگ

نترسد سپاه، از دلاور نهنگ . (۱۱)

ارزش های اجتماعی که فردوسی بدان در نظام غیر قبیلوی از قول شاه باستان اشاره کرده است ، از این قرار است که باید زعیم کشوری از آن برخوردار باشد . نخست اینکه زمامدار خود را با دین سر تا سری متمم بداند و جز یاری و مساعدت از خدا ، بدیگری ننگرد . دوم اینکه به بخشش گراید . سوم اینکه دانش فرا گیرد . چهارم ، رسم و راه عمومی را بداند ، پنجم داد خواهی و عفو را پیشه خود اختیار کند ، ششم ، لیاقت مهتری و بزرگی را داشته باشد . هفتم ، خیر و شردنیا را بداند و چیزی بروی پو- شیده نماید . هشتم ، بی آزار باشد و به همه یکسان ننگرد و اهل تبعیض نباشد :

ز شاهان پیر سید زیای تخت

کدامست و از کیست ناشاد بخت

چنین داد پاسخ که یاری نخست

بیاید ز شاه چناندا رجست

دگر بخشش و دانمش و رسم و راه

دلی پر ز بخشایش دادخواه

ششم آن کسی را دهم متری

که باشد سزاوار از بهتری

بهفتم که از نیک و بد در جهان

سخنها بروی نماید ندان

به هشتم که دشمن نداند ز دوست

بی آزاری از شهر یاران نکوست

چو فر و خرد دارد و دین و بخت

سزاوار تا جست و زیبای تخت

و گر زین هنرها بی دروی

همانا که یا بیش بی آبروی . (۱۲)

در حالیکه در نظام قبیلوی اصل یآوری قبیلوی شرط است زمامدار در نظام قبیلوی ناگزیر است تبعیض روا دارد و منافع قبیله اش را همواره مد نظر قرار داده آنرا بر منافع سایر طبقات و اقشار جامعه رجحان دهد چنانکه امیر عبدالرحمن خان که به سیاه امیر افغانستان شهرت دارد، به قول ملا فیض محمد هزاره برای خود گارد قبیلوی بوجود آورد و امتیازات زیادی برای افراد این گارد قایل شد. ملا فیض محمد کاتب در ذیل وقایع سال ۱۳۰۱ ه. ق مینویسد: ((مقارن اینحال چهارصد تن از بزرگان زادگان طوایف در آنی که با ذات اعلی حضرت والا قرابت ایلی (قبیلوی) و مواحدت قومی دارند به فرمان طلب حاضر پیشگاه حضور گشته یکفوج سواره نظام قرار داده شده موسوم به رساله شاهی اول گردیدند و خدمت ملازمت رکاب سعادت انتساب و کشیک و پاسبانی ذات اقدس شهر یاری چه در حضور و چه در سیر و سفر و ایام بارو هنگام تفرج و شکار بر ذمت ایشان معین شده، اسب سواری بازی و ستام و ساز و برگ تمام و کمر نقره و کریج باز و بند نقره و کلاه نظامی از پوست سوسمار و تفنگچه ششلوله و ماها نه سی رویه کابلی تنخواه و بدو تن یک نفر خادم ازدولت برای ایشان مرحمت و مشخص گشت و ازین الطاف بیکرانة شاهی تمامت مردم در آنی سرافراز و از دیگر طوایف ممتاز شدند.)) (۱۳)

در جامعه غیر قبیلوی هر کس محصول دست رنج خود را می خورد و منت دیگران را نمی کشد. فردوسی گوید، که مردم در نظامهای کهن غیر قبیلوی:

بکارند و ورزند و خود بدروند

بگاه خورشس سرزنش نشوند. (۱۴)

فردوسی که خود به جامعه اسکان یافته غیر قبیلوی و علاقمند به کار و پیکار و آبادی و عمران تعلق دارد مردم را بکار و کوشش و آبادانی، برپاداشتن جشنها و شادمانی زیستن، ترک غم و اندوه و سستی و کاهلی فرامی خواند و به طرز تفکر

گذشتگان ما و به زندگی و خوش بینی و نیک اندیشی آنان اشارت
ها دارد .

او گوید که کیخسرو :

هر آنجا که ویران بدآباد کرد

دل غمگنان از غم آزاد کرد

از ابر بهاری بیاریدم

ز روی زمین زنگک بزود و غم

زمین چون بهشتی شد آراسته

ز داد و ز بخشش پر از خواسته

جهان شد پر از خوبی و خرمی

ز بد بسته شد دست اهریمنی

فرستاده آمد ز هر کشوری

ز هر ناملاری و هر مهتری

* * *

هر آن بوم و برکان نه آباد بود

تبه بود و ویران ز بیداد بود

در م داد و آباد کردش ز گنج

ز داد و ز بخشش نیا مدبر نج

بهر شهر بنشست و بنها دتخت

چنان چون بود مردم نیکبخت . (۱۵)

همچنان فردوسی گوید:

بهر سو فرستاد پس مو بدان

بسی آزار و بیدار دل بخردان

که تا هر سوی شهر هاسا ختند

بر این نیز گنجی بپردا ختند

بدان تا کسی را که بیخانه بود

نبودش نوا ، بخت بیگانه بود

خودش ساخت با جا یگاه نشست
 همان تا فر اوان شود د زیر دست
 از او نام نیکی بود د رجهان
 چه بر آشکار و چه اندر نهان . (۱۶)
 نظام غیر قبیلوی به آبادی علاقمند است . زمین های خراب
 را آباد میکند .
 فردوسی گوید :

که جایی که بودی زمینی خراب
 و گرتنگ بودی بر وداندر آب
 خراج اندر آن بوم برداشتی
 زمین کسان خواری نگذاشتی
 گراید و نکه دهقان بدی تنگ دست
 سوی نیستی گشته کارش ز هست
 بدادی ز گنج آلت و چارپای
 نمائی که پایش نرفتن زجای . (۱۷)

بایک نظر کلی در عهد چنگیزیان به وضاحت می توان مشاهد کرد که به قول رشیدالدین فضل الله « هرگز مالک خرابتر از آنک در این سالها بوده نبوده خصوصاً مواضعی که لشکر مغول به آنجا رسیده ، چه از ابتدای ظهور آدم باز ، هیچ پادشاهی را چندان مملکت که چنگیز و اروغ او مسخر کرده اند میسر نگشته و چندان خلق که ایشان کشته اند ، نکشته ... شهرهای معظم بسیار خلق ، و ولایات با طول و عرض را چنان قتل کردند ، که در آن کسی نماند .)) (۱۸) آنگاه در حدود بیست شهر مهم را ، که متروک و خراب شده ، نام می برد ، و چنین ادا می دهد : ((در ترکستان و ایران زمین از شهرها و دیه های خراب ، که خلق مشاهده می کنند ، زیادت از آنست که حصر توان کرد و بر جمله آنک ، اگر از راه نسبت به قیاس کنند ، مالک از ده ، یکی

آبادان نبا شد و باقی ، تما مت خراب و درین عهد ها هر گز کسی در بند آبادان کردن آن نبود (۱۹) .

یکی از عواقب استیلای نظام قبیلوی در شیوه تولید آن می توان بررسی کرد . چنانکه میدانیم که نظام قبیلوی بر شیوه تولید حشم داری و مالدار ی متکی می باشد که مستلزم وجود پهنه های عظیم غیر مسکون میا شد . این پهنه های غیر مسکون را قبایل بوسیله اخراج و بیرون راندن دهقانان و کشاورزان ثابت در محل به وجود می آوردند و غالباً بدین منظور به زور و جبر زمین های مزروع ایشنان را غصب و تصاحب می کردند ، و واحد های شگوفان بدین طریق به دشت مبدل می گشت . از این رهگذر ناحیه بادغیس کوشورمانه نمونه بارزی است ، بطوریکه جغرافیه دانان نگاه داشته اند ، بادغیس خطه یی آباد و پر جمعیت بوده و چندین شهر بیست تا سی هزار نفری در آن سرزمین وجود داشته ، اما بعد از هجوم قبایل ، بادغیس کوچ نشین قبایل گشت . از چگونگی توجه به آموزش و پرورش و فراگیری زبانها متعدد در جامعه تهمورث می توان اصل تفکیک جامعه غیر قبیلوی و دانش گرا و جامعه قبیلوی و دانش گریز را مبین و مشخص کرد . فردوسی گوید که دیوان زینهار یافتند و مجبور شدند به شاه دانش بیا - موزند :

کی نامور دادشان زینهار

بدان تا نهانی کنند آشکار

چو آزاد گشتند از بند او

بجستند ناچار پیوند او

نبشتن به خسر و بیا موختند

دلش را به دانش برافروختند

نبشتن یکی نه که نزدیک سی

چه رومی چه تازی و چه پارسی

چه سفدی چه چینی و چه پهلوئی
 ز هر گونه یی کان همی بشنوی
 جها ندر سی سال ازین بیشتر
 چه گو نه پد یید آور ید ی هنر . (۲۰)
 بهر حال ، چنانکه فردوسی گوید به دانش گرای و دانش
 پروری در نظام غیر قبیلوی توجه ویژه یی می شده است ، و چنین
 باوری به میان می آید :

توانا بود هر که دانا بود
 ز دانش دل پیر بر نابود
 کسی کو بدانش زبانش فروخت
 بچاره بد از تن توانده سپوخت

* * *

برنج اندر آری تنست ر ارواست
 که خود رنج بردن بدانش سزاست
 بیا موز دانش تو تا ایدری
 که آنجا همه بر ز دانش بری

* * *

تن مرده چون مرد بی دانش است
 که نادان بهر جای بی را مش است
 بدانش بود بی گمان زنده مرد
 خنک رنج بر دار پند ه مرد . (۲۱)

* * *

هر آنکس که دانش نیا بی برش
 مکن رهگذر تا ز یی بر درش

* * *

دلت دار زنده به فر هنگ و هوش
 بید در جهان تا توانی مکوش

* * *

خرد همچو آب است و دانش زمین
 بدان کاین جد او آن جدانیست زاین . (۲۲)

نظام غیر قبیلوی از دا نشس و خرد بر داشت عمیق و همه جا نبه دارد . فردوسی گوید :

چنان کن که هر کس که دارد خرد

بدانش روان را همی پسر ورد

زنمادان بنا لدل سنگ و کوه

ازیرا ندارد بر کس شکوه

ندانند از آغاز انجام را

نه از ننگ دانند همی نام را

نکو هیده بر کار برد گروه

نکو هیده تر نزد دانش پسر وه . (۲۳)

* * *

نبا شد خرد جان نبا شد رواست

خرد جان جان است و ایزد گواست

چو بنیاد دانش بیا موخت مرد

سزاوار گردد به ننگ و نبرد . (۲۴)

* * *

کسی کو خرد را ندارد زبیش

دلش گردد از کرده خویش ریش

* * *

خرد چشم جان است چون بگری

تو بی چشم شان جهان نسپری

* * *

همیشه خرد را تو دستو ردار

بدو جانت از نا سزا دور دار

* * *

کسی کش خرد باشد آموزگار

نگه داردش گردش روزگار

نگهدار جان باش و آن خرد
 که جان را بدانش خرد پرورد
 * * *

خرد با ید و دانش راستی
 که کژی بکوبد در کاستی
 * * *

رها ند خرد مرد را از بلا
 مبادا کسی بر بلا مبتلا
 * * *

نخستین نشان خرد آن بود
 که از بد همه ساله ترسان بود
 بداند تن خویش را در نهان
 به چشم خرد جست با ید جهان
 هر آنکس که دارد روانش خرد
 به چشم خرد کارها بنگرد . (۲۵)
 در نظام غیر قبیلوی دبیران و نویسندگان مقامی چون پادشاه
 می یابند و با جان و روح بزرگان بیوند ناگسستنی برقرار می کنند
 فردوسی گوید :

بلاغت نگه داشتندی و خط
 کسی کو بدی چیره بر یک نقطه:
 چو بر داشتی آن سخن رهنمون
 شهنشاه کردیش روزی فزون
 کسی را که کمتر بدی خط و ویر (۲۶)
 نرفتی بدیوان شاه اردشیر
 سوی کارداران شده ندی بکار
 قلمزن بنامندی بر شهر یار
 ستا ینده بد شهر یار اردشیر
 چو دیدی بد رگه مرد دیار

نو یسند ه ، گفتی که گنج آگند
 هم از رای او ، رنج بیرا گند
 بدو با شد آباد شهروسیا ه
 همان زیر دستان فریاد خوا ه
 دبیران چو پیوند جان من اند
 همه پادشاه بر نهان من اند . (۲۷)

* * *

جوانان دانی دانش پذیر

سزدگر نشینند بر جای پیر . (۲۸)
 اما در نظام قبیلوی چنگیزی ، نظام تمدن پیشین و معیارهای
 گذشته بهم ریخت . در قشرهای مختلف جامعه در دیوانیان ،
 قضات ، اهل شریعت ، صوفیان ، پیشه وران فساد بصورت های
 گوناگون راه یافته بود . عبیدزاکانی (وفات در حدود سال
 ۷۷۱ یا ۷۷۲ هـ . ق) در رساله تعریفات نتیجه استیلا ی نظام
 قبیلوی را در تعریف گروه های دیوانی و فرهنگی روشن ساخته
 گوید : ((الجاهل : دولتیار)) ، ((العالم : بی دولت)) ، ((النا -
 مراد : طالب علم)) و ((دارا لتعطیل : مدرسه)) و ((الواجب -
 القتل : تمغاچی شهر)) ، ((المحتسب : دوزخی)) و ((العسس : آن که
 شب راه زند و روز از بازار یان اجرت خواهد)) همچنان ((الصو -
 فی : مفت خوار)) ، ((البنک : آنچه صوفیان را در وجد آورد))
 ((الطیب : جلاد)) بود . (۲۹)

محمود طرزی نیز به بی دانشی و جهالت افراد در نظام قبیلوی
 اشاره کرده می گوید : ((تربیت و تعلیم شهزاده گان ، به
 صورت اکمل اجرا نمیشد ، به مجرد یکه بد نیا آمده بودند ،
 سردار صاحب گفته شده ، به انواع لهو و لعبها مشغول می
 شدند ... ذاتاً بی خبری و بی علمی عمو می ، چنان حکمفرما بود ،
 که هیچ کس از آن رها پینداشت .)) (۳۰)

امیر عبد الرحمن خان که به نام امیر سیاه افغانستان و نماینده
راستین نظام قبیلوی و مردی کم سواد بود و اغلب عمرش در میان
سرداران قبایل و خوانین بی سواد سپری گشته بود، به همان خط
شکسته و طفلا نه اش نسبت به ماموران و میرزایان با ادب و با
فرهنگ اقوام اسکان یافته، با استعمال دشنامهای پدر چون
بر پدر همه شما مرزاها ... لعنت ... همه شما مردار ... استید ...
توهین و بی ادبی رو امید داشت)) (۳۱)

عبد العلی مستغنی نظام قبیلوی عصرش را همراه با هرج و مرج
و انار شیزم افراطی آن چنین منظوم کرده است .
(چو شیران هر کجا اینهاروانند

برهنه سر برهنه پا روانند
سری دارند و سامانی ندارند
همه دردند و درمانی ندارند

بی بی مطلبی هر سوشتابان
روان پویان بیابان در بیابان
ندارد مطلب و جویان همیشه
ندار دمقصد و پویان همیشه

غرض معلوم نی جویدنش را
سبب موم نی پویدنش را
ندارد مدعا سایر همیشه
ندارد آرز و دایر همیشه

نه از مقصد خبر دارو نه مطلب
نه از مشرب خبر دارو نه مذهب)) (۳۲)

در نظام غیر قبیلوی زیاده ستانی و آز و کینه توزی، مردود
شناخته شده است .
فردوسی گوید :

سه چیزت بیاید که زوچاره نیست
وز آن نیز بر سرت پیغاره نیست :

خوری یا بیوشی و یساگستری
سزدگر بد یگر سخن ننگری

که زین سه گد شتی همه رنج و آز
چه درآز پیچی چه اندر نیاز
چو دانی که بر تو نما ندجهان
چه رنجان از آز جان و روان؟

بخه ر آنچه داری و بیشو مجوی
که ازآز کا هدهمی آبروی (۳۳)

* * *

پرستنده آژ و جو یا ی کین
بگیتی ز کس نشنود آفرین (۳۴)

* * *

ستیزه به جای رساندسخن
که ویران کند خان و مان کهن (۳۵)
در نظام غیر قبیلوی جنگجویی صفت زشتی است ، و مردم
جنگجوی مردمی والا نیستند :

پلنگ ایمن شناسد که پیکارو جنگ
نه خوب است و داند همی کوه و سنگ

جز از آشتی ما نبینی سروری
نه والا بود مردم جنگجوی (۳۶)

در شهنامه به مردم و راه مردمی توجه زیادی مبذول شده
است و از مردم روی گرداندن ، مذمت شده است :

هر آنگو گذشت از زه مردمی
زدیوان شمر مشمرش ز آدمی . (۳۷)

در نظام غیر قبیلوی به انسان گرایش زیادی بوجود می آید .
حتی انسان گرایی چنان مورد تأکید قرار می گیرد . که مجازات اعدا
در آن بکلی نفی می شود . فردوسی گوید جاندار را جانستایی
نزیبده :

پسند ی و هم داستانی کنی
که جان داری و جان ستانی کنی

میا زار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است (۳۷)
در نظام غیر قبیلوی و اسکان یافته به کشا و رزان و مردم پیشه-
و ربا ید التفات کرد و رفاه و آسایش آنان را فراهم آورد:
کشا و رزیا مردم پیشه‌ور

کسی کو بر زمت نیندد کمر
نبا ید نمودن به بی رنج

که بر کس نماند سیرای سپنج (۳۹)
درحالیکه با استیلای نظام قبیلوی، مالداری افزایش یافته
و مراتع توسعه پذیرفت کشاورزی قدیم و پربرکت کشورمان که
به چیره دستی و آزمودگی روستاییان در امر زراعت و باغداری
متکی بود، در بسیاری از نواحی جای خود را به مالداری و صحرا
نشینی و یا نیمه صحرا نشینی تعویض کرد. به قول پطر و -
شفسکی نتیجه استیلای نظام قبیلوی چنین شد که عده نفوس و بخصو-
ص مردم زحمتکش تقلیل یافت و نواحی حاصل خیز، غیر مسکون
و لم یزرع گردید و شبکه آبیاری سقوط کرد و متلاشی شد و حیوا-
نات کاری برای کشت و زرع ناگهانی گشت و گاو و قلبه پی از بین
رفت و مردم مجبور شدند، خودبه عنوان گاو در کشت و زرع و قلبه
کردن سهم بگیرند. (۴۰)

پیمان شکنی در نظام قبیلوی رسم معمول بوده است. اما از
نظر نظام غیر قبیلوی و ارزش های سر تا سری زشت و مردود شمرده
می شود، فردوسی گوید:

مبادا که باشی تو پیمان شکن

که خاک است پیمان شکن را کفن

مشو یا ورمورد پیمان شکن

که پیمان شکن کس نیرزد کفن. (۴۱)

نظام غیر قبیلوی طرفدار وحدت و تمرکز طلبی است، از انگیزه فرار
از مرکز و تجزیه طلبی و نظام چندسر داری و چند خانگی نفرت دارد:

خرد مند گوید که در یکسرای
 چو فرمان دو گردد نماید به جای (۴۲)

تو را نیان را باید نمایند نظام قبیلوی دانست . زیرا در نظام
 قبیلوی دانش و فرهنگ کتبی خوش آیند نیست و مورد توجه
 قرار ندارد . زندگانی ساده است و بی پیرانه . نظام قبیلوی از
 باورهای سرتاسری و ملی گریزان است . از اینجاست که
 باسرا زیر شدن تورانیان به بلخ آتشکده ها و ایران و کتابهای
 زند و اوستا در آتش افگنده می شود . نویسندگی می نویسد :

چون تو را نیان به بلخ فرامی رسند به سوی آتشکده روی می
 آورند و زند و اوستا را در آتش می افگند و آتش زردشت را خاموش
 می کنند . گویا این آتش به همه آتشهای بهدینان گفته می شد :

زخو نشان به مرد آتش زردشت
 ندانم جزا جایشان در بهشت (۴۳)

در صورتیکه نظام قبیلوی بر نظام غیر قبیلوی مسلط شود ،
 وضعی بوجود می آید از این قرار :

نه تخت و نه تاج و نه زرینه کفش
 نه گوهر نه افسر نه بر سر درفش
 بر نجد یکی دیگری برخوردار
 بداد و بخشش کسی نگیرد

ز پیمان بگردند و از راستی
 گرامی شود کژی و کاستی

* * *

ر بایدهمی این از آن ازین
 ز نفرینند انند با ز آفرین

نهان بدتر از آشکار اشود
 دلشاهشان سنگ خارا شود

بدانندیش گردد پسر بر پدر
 پدر همچین بر پسر چاره گر

چنان فاش گردد غم ورنج و شور
 که شادی به هنگام بهرام گور

نه جشن و نه را مش نه کوشش نه کام
 همه چاره و تنبلی ساز دام (۴۴)
 نظام قبیلوی برای احتیاجات دفاعی و معیشتی اش دست به
 غارت می زند. در حالیکه بر عکس نظام غیر قبیلوی از بازرگانان
 و دهقانان جهت تأمین نیازمندیهای دفاعی و ام می گیرد.
 نوشین روان را در لشکر کشی به روم بدینا ر و درم نیاز افتاد.
 از اندازه لشکر شهریار
 کم آمد ز دینار سیصد هزار.

بعد از مشوره، فیصله شد:

ز بازرگانان و دهقان، درم
 اگر وام خواهی نگر دد دژم.

درم خواست، وام از پی شهریار
 بر او انجمن شد بسی مایه دار.
 از سر مایه دارانی که برای دادن وام آمده بودند:
 یکی کفشگر بود، موزه فروش
 بگفتا راو پهن بگشاد گوش
 درم چند باید؟ بدو گفت مرد
 دلا و رشمار درم ییاد کرد

چنین گفت کای پر خرد مایه دار
 چهل مر، درم، هر مری صد هزار

چون کفشگر اندازه وام بدانست، گفت به تنهایی آن را می
 پردازم.

بدو کفشگر گفت کاین مندهم

سپاس ز گنجسور بر سرنهم

و کار وام دادن انجام شد .

چو بازارگان را در مسخته شد

فرستاده از کارپرداخته شد. (۴۵)

اما در نظام قبیلوی يك نمونه غارت را می آوریم ، مولف عروج بارکزاپی می گوید : « فالفله بزرگی از ایران که بسوی قندهار می رفت ، روزی در جوار گرشک رسید . دوست محمد خان و برادرش محمد اعظم خان آنرا در چنان حال بی چیزیه خداوندی دانسته در صد آن شدند که در کمین آن نشینند . ایشان راه را بر قافله بستند و همینکه نزدیک شدند ، ایشان برخاستند و حمله موحتش به تجار بردند و تمام پول و مال التجاره را از دست ایشان گرفتند ... و مبلغ چارلک روپیه را تصاحب کردند . (۴۶))) بدین ترتیب ملاحظه می کنیم که راههای کاروان روکه در قدیم الایام یکی از عوامل بزرگ تحولات تاریخی و شگوفانسی اقتصاد و رونق زیربنای جامعه میشد ، در اثر استیلا ی نظام قبیلوی ناامن و برهم خورده ، فقر و ناامنی در سرشهرهای کشور ما گسترش می یافت .

در نظام غیر قبیلوی درویش جایگاه عالی ندارد . زیرا که اهل کار و کوشش نیست ، مردم او را بدیده حقارت می نگرند و به چنین اشخاص مفت خواری اعتنای ندارند . زیرا او خود برای تأمین معیشت اش نمی گوید اما در نظام قبیلوی مقام درویش آنقدر بالا است که می تواند در انتخاب رهبر عمومی قبا یل نقشی داشته باشد در برابر نظام غیر قبیلوی مقامها چنین ردیف بودند :

به نوز چون بر نشست به تخت

بنزدیک او سو بدی نیک بخت

فروز تر ز مو بد مهسان را بدی
بزرگان و روزی دهسان را بدی

بزیر مهسان جای بازاریان
بیاراستندی همه کاریان

فرو ما یه تر، جای درویش بود

کجا خوردش از کوشش خویش بود. (۴۷)

دراینجا به خوبی ملاحظه می کنیم که مو بد که نماینده قوا -
نین فقهی سرتاسری است، جایگاه بلند دارد و درویش بیکاره،
جایگاه فروما یه تر.

محمود الحسینی در نقش درویش صابری گوید: ((درویش عاقبت
اندیش تجرد کیشی موسوم به درویش صابری... گیاه سبزی
بدست گرفته نزدیک آمده بجای جیقه بر گوشه کلاه آن حضرت
(یعنی احمد شاه ابدالی) استوار ساخته)) (۴۵) و احمد خان نیز
چون به درویشان ارادت داشت استند عای صابری شاه را پذیرفت.
کو تا اینکه شاهنامه فردوسی که امروز بوسیله هم میهنان و هم
فرهنگیان نشگرا می داشته می شود منبع فیاض همه گونه دانش
های جامعه شناسی، تاریخی و حماسی و ادبی بوده، ما را
یاری می کند تا از گذشته تکاملی جوایع خود به تفصیل آگاه شویم
و نشیب و فراز جهان کهن منطقه خود را دریابیم. و جای شکر
است که بالاخره مردم ما بجزر گذاشت شاهنامه فردوسی به
فرهنگ والای انسانی و مردمی و سرتاسری خود روی آوردند.
بزرگداشت شاهنامه فردوسی در واقع قدردانی از فرهنگ
درخشان و متکامل زبان دری است که با فرهنگ ابتدایی در نظام قبیلوی
همواره در تضاد بوده است و حق هم داشته است. زیرا فرهنگ
جامعه همینکه در مسیر پویایی خودش قرار گرفت دیگر نمیشود
جلو تکامل و پویایی آنرا گرفت.

حواشی

- ۱ - رك . حدود العالم . چاپ دانشگاه تهران ، ص ۹۸ .
 ۲-رك: دیباچه یی بر ر هبری داکتر ناصر الدین صاحب الزمانی
 موسسه مطبوعه عا تنی عطایی ، ۱۳۴۸ش ص ۳۱۴ تهران .
- ۳-رك . نقد حال ، مجتبی مینوی ، چاپ خوارزمی ، سال ۱۳۵۱ ،
 تهران ص ۱۳۸ - ۱۳۷ .
- ۴-رك . دانش و خرد فردوسی ، فراهم آورد دکتر محمود شفیعی ،
 انتشارات انجمن آثار ملی ، ۱۳۵۰ش تهران ، ص ۱۱۷ .
- ۵ - رك آیین ها در شاهنامه فردوسی ، تالیف . محمد آبادی
 باو یل . دانشگاه تبریز ، ۱۳۵۰ش . ایران ، ص ۲۰ - ۲۱ .
- ۶ - رك . همان ، دانش و خرد فردوسی ، ص ۱۱۸ - ۱۱۹ .
- ۷ - رك . مجله راهنمای کتاب ، چاپ تهران ، ج ۶ ، س ۶ ، ش ۸ ،
 ص ۲۷۲ .
- ۸ - رك . مقدمه ابن خلدون ، ج ۱ ، ص ۳۷۰ - ۳۷۳ .
- ۹ - رك . دانش و خرد فردوسی ، ص ۱۹۶ .
- ۱۰ - رك . همان اثر بالا . ص ۳۵ .
 آرش کمانگیر در ویس و رامین چنین معرفی شده است .
 اگر خواننده آرش را کمانگیر
 که از ساری بمر و انداخت یک تیر
- ویس و رامین ، ص ۳۶۶ .
- ۱۱ - رك . همان اثر بالا . ص ۹۵ .
- ۱۲ - رك . فردر شاهنامه فردوسی ، تالیف ، بهروز ثروتیان
 دانشگاه تبریز ، ۱۳۵۰ش ، ایران ، ص ۱۰ - ۱۱ .
- ۱۳ - رك سراج التواریخ ، ج ۳ ، ص ۴۴ .
- ۱۴ - رك . دانش و خرد فردوسی ، ص ۱۱۹ .
- ۱۵ - رك همان اثر بالا . ص ۱۲۱ - ۱۲۲ .
- ۱۶ - رك همان اثر بالا . ص ۱۶۴ .

- ۱۷ - رك . همان اثر با لا . ص ۱۶۵ .
- ۱۸ - رك . جا مع التواریخ . رشید الدین فضل الله ، به کوشش علی زاده ، سال ۱۹۵۰ م ، چاپ مسکو ، ج ۳ . ص ۱۳۸ .
- ۱۹ - رك همان اثر با لا ، ج ۳ . ص ۵۵۷ .
- ۲۰ - رك . آیین ها در شاهنامه فردوسی . محمد آبادی با ویل . دانشگاه تبریز ، ۱۳۵۰ ش . ص ۴۷ .
- ۲۱ - دانش و خرد فروسی ، ص ۲۹ .
- ۲۲ - رك . همان اثر با لا . ص ۲۸۵ .
- ۲۳ - رك . همان اثر با لا . ص ۱۸۳ .
- ۲۴ - رك . همان اثر با لا . ص ۱۸۶ .
- ۲۵ - رك همان اثر با لا . ص ۲۶ - ۲۷ .
- ۲۶ - ویر به معنای هوش و یاد .
- ۲۷ - همان اثر با لا ، ص ۱۶۰ .
- ۲۸ - همان اثر با لا . ص ۱۶۱ .
- ۲۹ - رك . دیداری با اهل قلم ، داکتر غلام حسین یوسفی ، چاپ دانشگاه فردوسی ، مشهد ، ۱۳۵۵ . ج اول ص ۲۹۳ - ۲۹۴ .
- ۳۰ - رك . مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه ، انتشارات بیستی ، حوت ۱۳۵۵ ش ، کابل ، ص ۱۵۰ .
- ۳۱ - رك . افغانستان در مسیر تاریخ ، غبار ، ص ۶۵۸ .
- ۳۲ - رك . ساقی نامه ، عبد العلی مستغنی ، ۱۳۵۴ ش ، کابل ، افغانستان ، ص ۵۶ .
- ۳۳ - رك . دانش و خرد فردوسی ص ۳۶ .
- ۳۴ - رك . همان اثر ، ص ۴۰ .
- ۳۵ - رك . همان اثر ، ص ۴۲ .
- ۳۶ - رك . همان اثر ، ص ۴۲ .
- ۳۷ - رك . همان اثر . ص ۹۶ .
- ۳۸ - رك . همان اثر ، ص ۳۳ .
- ۳۹ - رك . همان اثر ، ص ۳۴ .

- ۴ - رك . كشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول ، پطر وشفسکی ، ترجمه کریم کشا و رزج اول ، ص ۶۱ - ۶۶ .
- ۴۱ - رك . همان ، دانش و خرد فردوسی ، ص ۴۵ .
- ۴۲ - رك . همان اثر بالا ، ص ۴۷ .
- ۴۳ - رك . آیین ها در شاهنامه فردوسی ، ص ۲۸ .
- ۴۴ - رك . دانش و خرد فردوسی ، ص ۳۱۸ .
- ۴۵ - رك . همان اثر بالا ، ص ۱۴۹ - ۱۵۰ .
- ۴۶ - رك . عروج بارکزی ، ادوارد الایسس پیرس ، ترجمه دری انجمن تاریخ افغانستان ، ۱۳۳۲ ش ، ص ۴۸ .
- ۴۷ - رك . دانش و خرد فردوسی ، ص ۱۲۷ .
- ۴۸ - رك . تاریخ احمد شاه ، محمود الحسینی ، چاپ عکسی ، مسکو ، ۱۹۷۴ ، ج اول ، ص ۵۱ - ۵۵ .

مرا شیخ دانا نی ، (مرشد شهاب)

دو اندرز فرمود ، بر روی آب :

یکی آن که : در نفس (خود بین) باش

دیگر آن که : در جمع ، (بدبین) باش

(سعدی)

مدیر مؤول : ناصر رسیاب
مؤسّم : محمد سرور پاک فر



اِسْتِرَاك
 در كابل (٦٠) افغانى
 در ولايات (٧٠)
 در خارج كشور (٦) دالر
 براى محصلان و متعلمان : نصيفت
 قيمت كيشاره ١٥ افغانى

ناشر : كاد علوم و معارف - ديار پست در - مدير مجيد خراسان

Contents

Asst. Prof. Yamin

- Clause and the interdependence of Clauses in a Sentence

Nasir Rahyab

- Search for Linguistic Peculiarities in Tabagati-Sofia

F.M. Barzin

- The Brith of Language

Abdur Rahman Baloch.

- Grammatical Similarities of Da-ir and Balochi Languages

Prof. Dr. Ziar

- Denomination of Khurasan

Prof. Dr. Jalalvddin Siddigi

- Reflection of Ideas of a Non- Tribal System in the Shahnama of Firdausi

Academy of Sciences of Afghanistan
Institute of Languages and Literature
Dari Department

Khorasan

Bi-Monthly Magazine
on Language and Literature

Editor: Nasir Rahyab

Co-editor: M. Sarwar Pak far

Vol III. No. 4

August — September 1983

Government Press